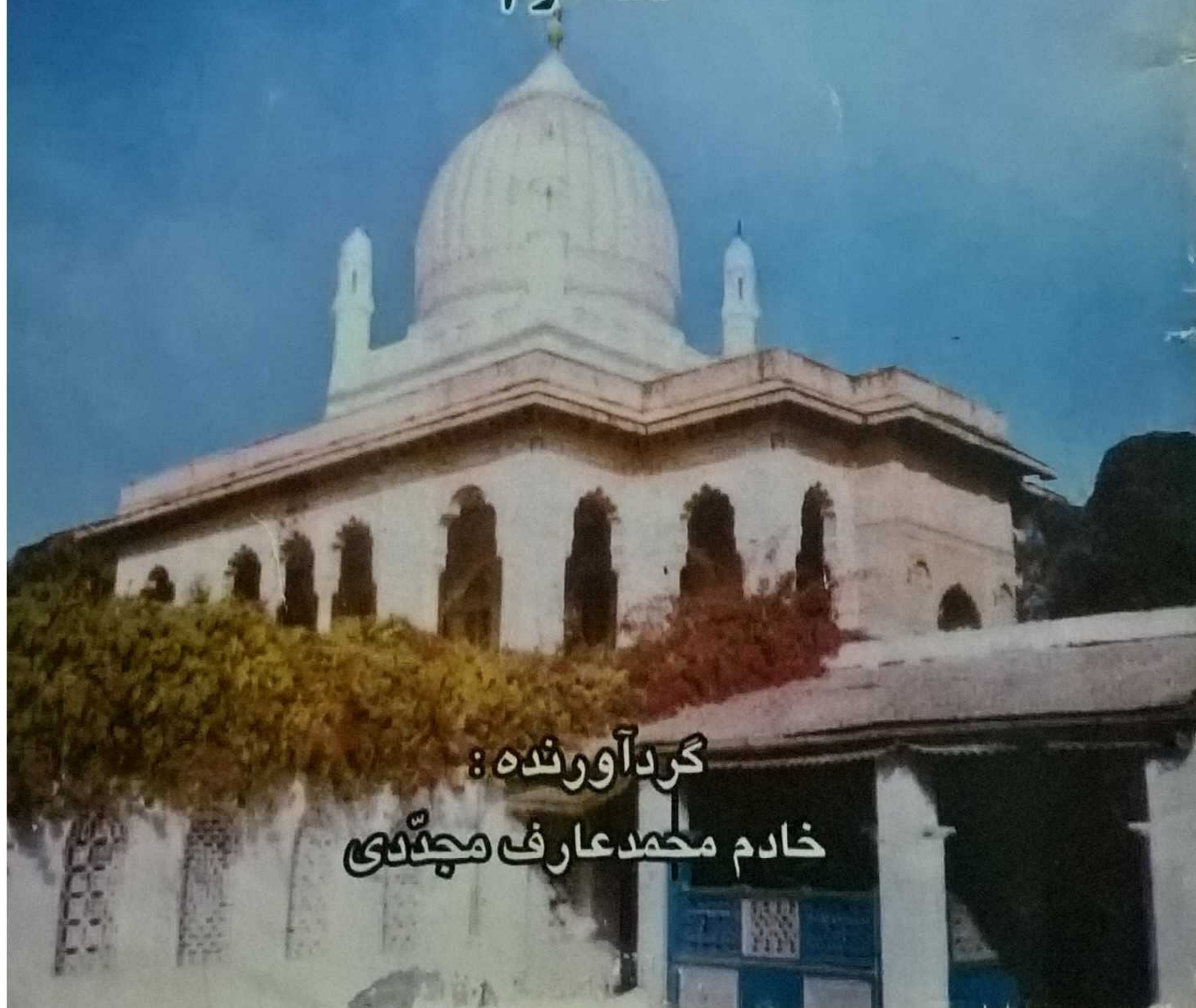
خوشتر آن باشد که سرّ دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان

ویژه اهل سنت

حصّه دوّم



گردآورنده :
خادم محمدعارف مجدّدی

عروج ستارگان
نقشبندی مجدّدی
در افغانستان

حصّهٔ دوّم

گردآورنده

خادم محمدعارف مجدّدی

نویسنده: خادم محمد عارف مجددی
عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان (حصه دوم)
مشهد: نشر خاطره، 1389.

چاپ اول 1389
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
احادیث احکام، محمد(ص) پیامبر اسلام،53 قبل از هجرت.

297/211 BP112/6/الف 7 هـ4
1378 شابک: 9 -90- 5586- 600- 978 م78-9071
کتابخانه ملي ایران

نام کتاب: عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان (حصه دوم)

نویسنده: خادم محمد عارف مجددی

ناشر: خاطره مشهد ۰۵۱۱۳۴۲۳۴۳۶

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۹

چاپ: سعید

شابک: ۹-۹۰-۵۵۸۶-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

مرکزپخش:

زاهدان، تقاطع خیام و توحید، روبروی مسجد جامع مکّی، کتابسرای مکّی

همراه: ۰۹۱۵۹۴۱۷۶۸۷ تلفن: ۰۵۴۱-۲۴۱۲۵۹۸

فهرست

تقریظ گرامی

حضرت شاه دوران قطب العارفان جامع العلوم شیخ الحدیث والتفسیر جناب مولاناعبدالرحمن چابهاری نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم پانزدهم ذالقعدة الحرام ۱۴۳۱ ھ

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد جلد دوم کتاب «عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان» تألیف گرانقدر جناب شیخ محمد عارف مجددی به رؤیت اینجانب رسید چون جلد اول را با استقصا و مطالعه کرده و بهره برده و پسندیده بودم مخصوصاً جلد ثانی نیز مطالعه شد از تحقیقات رشک آفرین مؤلف در معرفی نجوم واقعی ولایت خاندان حضرت سلطان اهل جذبه شاه امان الله و نجل بزرگوارش سلطان اولیاء حضرت شاه ولی الله رحمة الله علیهم اجمعین این اولیاء نعمت ما مردم بلوچستان و سایر بلاد بسیار مسرور شدم جزاه الله تعالی خیرا و وفقنا و ایاه لما یحب و یرضی امیدوارم همیشه برای خدمت به علم و عرفان برد عین دوستان و خار چشم دشمنان باشند والله یتقبل من المتقین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و آله وصحبه اجمعین. کتبه الحقیر عبدالرحمن گلنذئی (چابهار)

تقریظ گرامی

حضرت غوث العارفان شاه طریقت جناب حضرت حاجی شاه محمّدعمر نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم اما بعد این جانب حصهٔ دوم کتاب عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان را مطالعه نموده و مورد تأیید این جانب می باشد.

کتابی است بسیار ارزنده و مفید و امیدوارم که همهٔ عاملان به شریعت و طریقت و محبان اهل الله از آن بهرهٔ کافی و لازم را ببرند. انشاالله

و من الله توفیق

[امضا]

تقریظ گرامی

حضرت قطب العارفان غوث سالکان مرشد بزرگوار جناب حضرت حاجی محمّدبشیرشاه نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فتح لاولیائه طریق الوسائل، واجری علی ایدیهم الکریمة انواع الفضائل، فمن اقتدی بهم اشتهر واهتدی، ومن حاد عن طریقهم انتکس وتردی. وصلی الله علی سیدنا محمد سید اهل السیادة وعلی اله وصحبه وسلّم.

خداوند متعال از فضل و مرحمت بی پایانش برامّت مرحومه آنحضرت صلی الله علیه واله وسلّم در هر زمان وادوان برای راهنمایی این امّت بطور خصوص از بین بندگانش اشخاصی را جامع صفات نیک وآراسته به مراتب عالی احسان وتقوی قرار داد و با فیوضات وامدادات غیبی مؤید نمود تا ستاره ای راهنما باشند برای این امّت ودعوت ایشان بسوی خداوند ورسانیدن ایشان به سعادت وایمان ودعوت وجهاد فی سبیل الله که «کنتم خیر امة اخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر» درشأن ایشان است، ایشانند وارثان حقیقی انبیاء وائمهٔ متّقین، ودر ارکان ایمان واسلام واحسان که تاریخ اسلام مملو از برکات وخیرات ایشان است. مؤلف عزیز محمد عارف نقشبندی در این رساله نیز مانند رسالهٔ قبل (عروج ستارگان) درمعرفی این بزرگواران سعی وتلاش مخلصانه نموده اند، امید است این رساله مورد قبول حق تعالی گردد. برای ایشان از خداوند متعال توفیق روزافزون وسعادت دارین مسئلت دارم.

محمد بشیر مجددی

ومن الله التوفیق

۱۰ رمضان ۱۴۲۶

تقریظ گرامی

حضرت قطب العارفان شیخ الحدیث والتفسیر جناب مولانا عبیدالله نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۵ شوال ۱۴۳۱ هـ ق

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

امّا بعد – به قول شاعر که از هرچه می‌رود سخن دوست خوشتر است سخنِ دوست یا سخن از دوستان (دوستان خداوند سبحانه وتعالی) هزار بار هم اگر تکرار شود، نه تنها ملال آور نیست بلکه فرحت در فرحت می‌آورد. درین اوراق سخن از دوستان او گفته شده است و سلسله ای از زندگینامه ی بزرگان نقشبند ادامه داده شده است که در افغانستان رشد ونمو یافت و سایه اش به اطراف واکناف دامن گسترد.

عزیز ما جناب شیخ محمد عارف گرگیج که در سالهای قبل بعضی از بزرگان سلسله ی نقشبندیه مجددیه امّت را بطور جامع به خوانندگان معرفی کرده بود واینک بعضی دیگر ازین ستارگان را در معرض دیدِ مشتاقان قرار داده است هرچند که این سطور هرگز نتوانست معرف کامل آن برگزیدگان خداوند متعال باشد، امّا به حکم: ما لا یدرک کله لا یترک کله؛ همین هم غنیمت است وموجب محبت به آن عزیزان خواهد بود انشاء الله در این زمینه باز هم بیشتر کار شود بهتر است اما در حد واقع نه افراط و نه تفریط تا تشنگی عرفانی عارفان ودوستان خدا برطرف گردد.

گرچه سیمای عرفا جاذبه ای دارد که تمام شدنی نیست
نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

خداوند متعال از جامع این مطالب قبول فرماید آمین.

الداعی الی الله بنده عبیدالله عفی عنه از منبع العلوم کوه ولی

تقریظ گرامی

حضرت قطب السالکین شاه جذبات شیخ الحدیث والتفسیر جناب مولانا محمّدانور سیّدزاده حق آبادی نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله والرضوان علی اولیاء الله . اما بعد رساله عروج ستارگان
درخشان نقشبندیه حصه اول قبلا رسیده که توسط صوفی شیخ محمد رضا مجددی تدوین شده بود
کلا تکرار مطالعه کردم صحیح و درست یافتم و این حصه دوم رسیده که از حاشیه ها پیش مطالعه کردم
واز شوق و ذوق بزرگان بهره یافتم از دیدن آن آرزو های چنین ادعاهای که کرده بود تا اینکه این آرزوی
قلبی برآورده شد هر چه نوشته حقیقت است مطالعه حالات اولیاء الله باعث ترقی ایمان
است شیخ الحدیث مولانا اسمعیل محمد کیرمی از اولیاء دار العلوم کراچی واستاذ ما بود و میگفتند
در عرصه دنیا به اولیاء دالال است و چند مثال هم داده که گاه گوشتی هم نیست
و فرمودند بسیار از اولیاء با لباس کارگری و ساده ظاهر میشوند در حقیقت بقول حافظ شیرازی
حکم بر ستاره کنند = بیعت واطاعت از بزرگان دین و شیخ طریقت در این زمان بر حق ضروری
است . مولانا محمد شفیع عثمانی مفتی اعظم پاکستان که استاد حدیث من است فرمودند بعضی شبهات
تلبیس میروند و میگویند بیعت در این زمان امام غزالی و جنید بغدادی را شان ایشان کسی نیست
و جنید بغدادی ها در این زمان خود دارای کسی نیستند بیعت کنید .
در قرن حاضر مجدد بیعت و تعلیم آن را نمی دانند بزرگان افغانستان که اکثرا اولیاء عجیب بوده
والد بزرگوارم حضرت مولانا عبدالاحد مشهور به حضرت صاحب بعد از رحلت مرشدش مولانا حبیب علی
رحمه الله بسیار از افغانستان میشود از محضر مولانا محمد عمر رحمه الله تجدید بیعت میکند
در بلوچستان ایران در طلب خلفا از بزرگترین خلفاء ایشان بوده و چنان جذبه شوق
در قلب شان بود که مثل بچه گریه زنان داده اند .

فرسها باید که تا یک کودکی از لطف طبع = عاقل و کامل شود یا فاضل صاحب سخن
سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب = لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و گل = شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن
بیت ها کم و چند کلمه نوشتم که قبول افتد زهی عز و شرف

الاحقر محمد انور سیدزاده [signature] ۱۳/۷/۸۹

تقریظ گرامی

حضرت شاه نقشبندیه جناب خلیفه فقیرمحمّد لادیزی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

و اما کتاب برادر عزیز محمد عارف جان را مطالعه نمودم ماشاء الله برای گردآوری مطالب زحمت کشیده اند خداوند این زحمتش را به دربار کبریائش قبول و مقبول گرداند و ایشان را جزای خیر عنایت بفرماید آمین

۲۳ رمضان المبارک ۱۴۱

فقیر محمد نقشبندی مجددی عفی عنه

تقریظ گرامی

حضرت شاهزاده بزرگوار جناب مولانا عبدالجلیل نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد:

این حقیر کتاب موصوف به عروج ستاره‌گان نقشبندی مجددی در افغانستان را مطالعه نمودم هر دو حصه این کتاب با محتوی بسیار ارزنده از سرگذشت شخصیتهای بزرگ علمی و عرفانی که روزگاری هرکدام شان پرچم دار رشد و هدایت بوده و تا هم اکنون جانشینان و خلفای ایشان در میان جامعه اسلامی همچون ستارگان راهنما میدرخشند.

ناگفته نماند که از پیر و جوانی آرزوی این حقیر این بود که روزی زندگینامه این بزرگواران را به رشته تحریر در بیاورم تا عده کثیری از آن مستفید شوند اما فرصت نصیب نشد تا اینکه خبر دار شدم که یکی از خلفای جناب حضرت مرشد راشد و والد ماجدم دامة برکاتهم و فیوضاتهم.

جناب خلیفه صاحب محمد عارف جان این امر خیر را عهده دار شده از حد افزون خوشحال شدم و از درگاه خداوند متعال برای این عزیز دعا خیر و برکت و موفقیت روز افزون نمودم

والسلام

عبدالجلیل مجددی عفاالله عنه

۱۳۸۹/۶/۱

تقریظ گرامی

حضرت محقق علوم والعرفان جناب مولانا عبدالحقَ نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی أظهر الأكوان من العدم الی الوجود والصلاة والسلام علی سیدنا محمود وعلی آله وصحبه الی یوم الموعود

وبعد:

عروج ستارگان نقشبندی حصه دوم آن نیز مطالعه گردید بسیار خوش وقت ساخت، چرا نه، که سرگذشت عارفان روح را جانی تازه می بخشند خداوند متعال جناب شیخ محمد عارف مجددی را توفیق بیشتری در راستای خدمت طریق عطا زیاده وبند. فقیر وایشان را در زمره صالحین محشور گرداند.

آمین بحرمة سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

فقیر لاشی عبدالحق نقشبندی مجددی

۱۰ رمضان ۱۴۳۱

منبع العلوم

مقدمه

الحمدلله الذّی أظهر آثار قدرته و أنوار عزته، فی کل وقت و زمان، و حین و أوان، و عمَّر کل عصر من الأعصار بنبی مبعوث یرشد الخلق إلیه، إلی أن ختم الانبیاء والرسل بالنبی الأشرف والرسول الأعظم سیدنا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، و أتبع الأنبیاء علیهم الصلاه والسلام بالاولیاء؛ یخلفونهم فی سننهم، و یرشدون الخلق إلی عظیم أخلاقهم، والصّلاه والسلام الأتمان الأکملان علی سیدنا وحبیبنا وشفیعنا محمّد وعلی آله واصحابه اجمعین.

اما بعد:

باید دانست حضرات اولیای بزرگوار پرچمن افغانستان رحمهم الله علیهم اجمعین صاحب ولایت بوده اند و از لحاظ عرفان به درجه های بالای قطبیت نیز رسیده اند و از ایشان کراماتی صادر شده است که بعضی از این کرامات از فهم کسانی که در راه سلوک طریقت قدم برنداشته اند دور است، عطای خداوندی را کسی انکار نمی تواند بکند، والله ذوالفضل العظیم و خداوند صاحب فضل بزرگ است، یؤتی من یّشاء و به هر کسی که بخواهد لطف و مرحمت می فرمایند:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

حضرت امام شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی رحمه الله می فرمایند:

کتب صوفیه هر چند به نسبت به خواص کیمیای است عجیب التأثیر اما نسبت به عوام سمّی قاتل است.[1]

زیرا که فرموده ها و احوال ایشان صاحب فن می خواهد، پس توجّه داشته باشیم که اگر کشف و کرامت اولیاء در فهم ما نمی آیند و عقل ما کشش آنها را ندارد، در رد آنها کوشش نکنیم و سکوت را اختیار کنیم که بهترین روش همین است.

برای اهل مطالعه مخفی نیست که کرامات و احوال غریبی از حضرات صحابه و تابعین رضی الله عنهم اجمعین و دیگر امامان و اولیاء الله به کثرت ظاهر گردیده است،[2] و عقیده اجماع اهل سنّت و جماعت بر همین است که کرامات اولیاء حق است و اثبات آن از آیات و احادیث ثابت است.

حضرت امام شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله علیه می فرمایند:

معجزه و کرامت فعل خداست که ظاهر می گردد بر دست بنده به جهت تصدیق و تکریم ولی، نه فعل بنده است.[3]

اوّلیا را هست قدرت از اِله تیر جسته بازگرداند زراه

پس از خداوند بخواهیم توفیق عمل به کردار و گفتار این بزرگواران نصیب ما بگرداند.

---

[1]. الطاف القدس فی لطائف نفس صفحه ۱۳۸.

[2]. می توانیدبه کتب جامع الکرامات علّامه نبهانی شامی - حیات الصحابه علّامه محمّدیوسف کاندهلوی - واقعات و کرامات اولیاء دیوبند و غیره...مراجعه کنید.

[3]. فتوح الغیب شرح فارسی، علّامه محدث شیخ عبدالحق دهلوی.

در این رساله نیز به صورت اختصار ذکر خیری از بعضی دیگر مشایخ بزرگوار نقشبندی مجددی افغانستان شده است، هرچند به قول حضرات برای شناخت آنها کافی نیست ولی خود را به این وسیله کمی آرامش می دهیم. خداوند توفیق عمل به روش انبیاء و اولیاء عنایت فرمایند.

در آخر برای تحدیث نعمت و ترغیب دیگر دوستان و بزرگواران عرض می کنم از زمان شروع این تذکره مختصر اولیای بزرگوار و مشایخ طریقت تا اتمام و انتشار خیلی مبشرات برای این ناکاره آمده است که قابل ذکر نیست.

از خداوند متعال می خواهم که این حقیر و دیگر دوستان و بزرگواران مخلص را از فیوضات و برکات این حضرات رحمهم الله علیهم اجمعین بی‌نصیب نگرداند، و این حقیر از خوانندگان محترم تقاضای مصرّانه برای دعا مغفرت و توفیق عمل صالح دارم.

ومن الله التوفیق

احوال حضرت قطب زمان شاه محمّد محسن مشهور و معروف به آقای قندهاری رحمه الله

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند ششم حضرت غوث زمان شاه ولی الله خراسانی رحمه الله می باشند.

حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه در کتاب سراج العارفین می فرمایند:

ولد ششم حضرت ایشان رحمه الله علیه محمّد محسن جان است در سن هفت می باشد، الحال در مکتب نشسته، انوار محسنّیه الحال در او مشهود می گردد.[۱]

تولّد حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در قریه پرچمن از توابع بلاد هرات افغانستان می باشد. ایشان دوران ابتدایی را به سرپرستی و تشویق پدر بزرگوار تا دوره متوسطه در زادگاهشان در حوزۀ علمیه پدر بزرگوار حاصل نمودند و برای دوره نهایی تحصیلات به شهر قندهار سفر کردند و تا مدّت هیجده سال از محضر علمای بزرگ آن زمان در حوزۀ علمیه معروف ملّا شراف الدین رحمه الله علیه فقه و حدیث و تفسیر حاصل نمودند، در ضمن قرآن مجید را به روایت سبعه حفظ کردند و قاری زمان خود بودند.

---

۱. سراج العارفین چاپ قدیم صفحه ۳۳.

حضرت مولانا محی الدین قنبرزهی حفظه الله می فرمایند:

من در شهر قندهار درس می‌خواندم و در همانجا حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه را ملاقات کردم و با ایشان بیعت کردم لطیفه قلب را از ایشان گرفتم و لطیفه دوم را پس از چندین سال در ایران از حضرت استاد جناب مولانا عبدالعزیز رحمه الله علیه که خلیفهٔ حضرات پرچمنی بود گرفتم. حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه عالم و قاری بزرگی بودند و صوت زیبایی داشتند وقتی پیش امام می‌شدند قرائت طولانی می‌خواندند و اکثر مردم که در نماز بودند به وجد می‌آمدند و صدای آه و فریاد و گریه بلند می‌شد.[۱]

اکثراً در حضور شاه قندهاری رحمه الله علیه علمای عصر ایشان مجالست داشتند و در منزل ایشان رحمه الله علیه اکثر کتب فقه و حدیث و تفسیر و فتوی موجود بود و علمای بزرگوار برای حل بعضی مسایل به ایشان رجوع می کردند.

منقول است که حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه عالمی استوار و خیلی جدّی در مسایل شرعی و عاشق سنّت‌های نبوی صلی الله علیه وسلّم بودند.

سلوک طریقت

حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه سلوک طریقت را پیش حضرت والد خود، غوث زمان، شاه ولی الله خراسانی رحمه الله علیه گذراندند و در چهار

---

[۱]. به نقل از فرموده های ایشان.

طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه، قادریه، چشتیه، و سهروردیه بطور اعم و طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه بطور اخص اجازت تمام در جهت تعلیم و ارشاد مسلمین گرفتند.

از حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه برادر زاده ایشان نقل است که در مورد لطایف صحبت می کردند، در این میان فرمودند عموی ما حضرت شاه محمّد محسن قندهاری رحمه الله علیه صاحب جذباتِ عجیب بودند و این جذبات را خیلی دوست داشتند و به والد بزرگوار خود عرض کرده بودند که من این جذبات را دوست دارم و نمی خواهم این جذبات از من بروند.[۱]

حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه پس از وفات پدر بزرگوار مراحل نهایی و سیر مقامات طریقت را در نزد برادر بزرگوار خود قطب الاقطاب شاه پرچمن حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به اتمام رساندند.

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرزند حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه فرمودند:

پدر ما اکثراً طبیعت جلالی داشتند و صاحب جذبات قوی بودند و در هنگام توجّه به مریدان با ذکر « هو » همهٔ مریدان را مجذوب می کردند.[۲]

دعوت و تبلیغ

حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه زحمات سفر به خود می دادند و به جاهای دور برای ارشاد و تبلیغ دین می رفتند، چنانکه در حصهٔ اوّل این کتاب

---

[۱]. از ملفوظات ایشان.

[۲]. از ملفوظات حضرت حاجی امان الله حفظه الله.

نیز ذکر شد که با مشورت حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه با برادر خود حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه به طرف بلوچستان افغانستان و به شهرهای مرزی ایران وخیلی از دهات و شهرهای بزرگ افغانستان سفر می کردند و مردمی را که در عقاید جاهلیت غرق بودند به طرف شریعت و سنّت راهنمایی می کردند و از منجلاب خرافات به طرف الله سبحانه و تعالی سوق می دادند.

حضرت حاجی محمّدعمر شاه صاحب حفظه الله فرزند بزرگوار حضرت شاه قندهاری رحمه الله فرمودند: پدرم از کسانی بود که ذبح کردن گاو و گوسفند را بر سر قبور امیران چخانسور افغانستان منع کردند.[1]

از حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه کرامات و واقعات زیاد صادر شده است که احقر مختصراً از واقعات موثّق نقل می کنم.

واقعه

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب دامت برکاتهم فرمودند:

پیش عموی ما حضرت قندهاری جان رحمه الله علیه یکی از منطقه ای دیگر آمده بود و بیعت کردند و مدّتی کوتاه ماندند، پس از مدّتی حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه با جمعی از مریدان به منطقهٔ ایشان آمده بودند مریدان و مردم بیشماری به استقبال ایشان آمدند، ولی همین مرید ذکر شده از بالای خانه خود با خانواده اش ایستاده بود و از دور نگاه می کرد معلوم بود که بیعت خود را شکسته بودند، یکی از همراهان حضرت شاه صاحب رحمه

[1]. از ملفوظات حضرت حاجی محمّدعمر شاه صاحب حفظه الله.

الله علیه که او را شناخت گفت آقا صاحب مرید شما فلانی به استقبال شما نمی آید؟ حضرت چیزی نگفتند، مرید همراه دوباره جمله اش را تکرار کرد، حضرت شاه صاحب چیزی نگفتند

برای بار سوم مرید همراه جمله اش را تکرار کرد، همان لحظه حضرت شاه صاحب فرمودند: مگر کور است مرا نمی بیند. مرید از بالای خانه خود فریاد زد، کور شدم به حکم خدا هر دو چشمش کور شد، خانواده و فامیل های مرید کور همه با هم آمدند و گفتند همهٔ ما منکر شما بودیم الان ما توبه کرده ایم ما را ببخش، همه با شما بیعت می کنیم فقط چشم های این شخص را به او برگردان! حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه فرمود من که نعوذبالله خدا نیستم کار خداهست به من ربطی ندارد.[1]

واقعه

حضرت مولانا محی الدین قنبرزهی حفظه الله فرمودند:

در منطقه چخانسور افغانستان تعدادی دزد جلوی حضرت شاه قندهاری و مریدانش را گرفتند تا مال و اموالی را که مریدانش در این سفر داده بودند بگیرند، وقتی دزدان حمله ور شدند حضرت فرمود کاری نداشته باشید بگذارید ببرند، خود حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه از اسب پیاده شدند و در کنار تپه ای جای صاف دو رکعت نماز خواندند پس از اتمام نماز صدای فریاد دزدان بلند شد که فریاد می زدند سوختم سوختم! بدن تمام آن ها

---

[1]. از ملفوظات حضرت حاجی محمّدبشیر شاه دامت برکاتهم.

شروع به سوختن کرد، همهٔ آنها اموال را برگرداندند و معذرت خواهی کردند و به دست مبارکشان توبه کردند.

بعضی مرید ایشان شدند و خدمت ایشان می کردند و یکی از همین دزدان تا زمانی که حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه زنده بودند همراه و غزلخوان ایشان بودند.[۱]

یکی از کرامات حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه که هیچ فردی از علماء و صلحاء و هیچ زن و مردی در این مناطق آن را انکار نمی کنند واقعه‌ای است که در شهر قندهار رخ داد. حضرت شاه صاحب بدلیل مباحثاتی که با ایشان می شود با ناراحتی از شهر قندهار سوار بر دیوار بیرون می روند، پس از همین واقعه است که حضرت شاه محمّد محسن معروف و مشهور به آقای قندهاری می شوند.

فرزندان و خلفاء و تالیفات

حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه دارای هفت پسر بودند که چهار پسر ایشان وفات کرده اند محمّدظاهر جان در سنّ بیست و یک سالگی و محمّدسرور جان در سنّ بیست و شش سالگی و محمّدنصیر جان و دیگر برادر در کوچکی وفات کردند و سه فرزند که هم اکنون در قید حیات هستند به ترتیب سنّی نقل می کنم؛

بزرگ ایشان حضرت شاه غلامعلی شاه صاحب دامت برکاتهم می باشند که در منطقه ای به نام ایستیوی پرچمن شریف در حال حاضر به تربیت

[۱]. از ملفوظات حضرت مولانا محی الدین حفظه الله.

مریدان مشغول می باشند، فرزند دوم حضرت حاجی محمّدعمر شاه صاحب دامت برکاتهم می باشند هم اکنون در زاهدان ایران تشریف دارند و خلفای بزرگی تربیت کرده اند و خانقاه ایشان سالیان سال است که پر رونق است و به تعلیم و تربیت مشغول می باشند، فرزند سوم حضرت حاجی امان الله جان صاحب دامت برکاتهم می باشند که در زاهدان ایران تشریف دارند و به تربیت مریدان مشغول می باشند.

در مورد خلفاء و مریدان حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه باید گفت که قابل ذکر نیستند و نه در شمار می آیند و در مورد تالیفات ایشان، چون حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه در اقسام نقاط سفر کرده اند و بیشتر اوقات خود را در تعلیم و تبلیغ گذرانده اند تالیفاتی نداشته اند فقط مکتوبات داشته اند که جمع آوری نشده اند.

وفات ایشان رحمه الله علیه

حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله فرمودند:

هر وقت یکی از اولیای بزرگوار وفات می کرد ستاره ای روشن بالای منزل آن پیدا می شد که خیلی خیلی نورانی و روشن بود، زمانی که وفات پدر بزرگوار ما نزدیک شد آن ستاره بالای منزل ما ظاهر شد که مردم می گفتند این همان ستاره ایی است که قبلا بالای منازل حضرات دیگر پیدا شده بود، پدر بزرگوار ما یک روز قبل از وفات هنگام عصر همهٔ خانواده را خواست و به همهٔ ما سبقاتی تلقین فرمودند و لحظاتی توجّه کردند و بعد فرمودند:

ناراحت نباشید من اینقدر پیش خدا راه دارم و چهار انگشت دست راست خود را دراز فرمودند و بعد در حالت سکر رفتند روز وفات ایشان حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه و حضرت حاجی محمّدانور شاه رحمه الله علیه بر بالین ایشان حضور داشتند، خود ایشان به طریق سنّت دراز کشیدند و جان به جان آفرین تسلیم کردند و به ملاقات دوست رفتند.

وفات ایشان روز پنچشنبه ماه ذوالقعده سال ۱۳۷۵ هجری قمری برابر با سال ۱۳۳۲ هجری شمسی می باشد و نزدیک نماز عصر که شب جمعه باشد با جماعت بزرگ در پرچمن به خاک سپرده شدند.[۱]

حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب چهل و هشتم می فرمایند:

و دیگر شما را مطلع می سازم که حقایق و معارف آگاه مرحوم مغفور اخوی اعزی ام جناب ملا محمّد محسن جان آقا مشهور و معروف به آقای قندهاری پیش از این به یک هفته به روز پنجشنبه به شب جمعه، از دار فنا به دارالعقبی رحلت نموده. طبق آیه شریفه « قالوا انا لله وانا الیه راجعون » به جوار حضرت حق سبحانه و تعالی پیوست از جناب شما در حقشان دعای خاتمه منظور است چرا که او به دعا انتظار دارد، باقی همه در باب خیریت است.[۲]

---

[۱]. به نقل از حاجی امان الله حفظه الله.

[۲]. مکتوبات حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۸۶

کرامات بعد از مرگ

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرمودند:

چندین نفر از مخلصین صاحب کشف گفته اند که از سر مزار ایشان صدای تلاوت سوره یس شریف شنیده اند، خود ایشان فرمودند: یک روزی خودم بر سر مزار پدر بزرگوارم رفتم، دیدم یک شخصی آنطرف مزار ایشان رو به قبله نشسته اند وقتی او را دیدم، فهمیدم پدرم است عبایی داشتند و سر مبارک کلایی نبود و در آنجا به ذکر و مراقبه مشغول بودند.[۱]

واقعه

صوفی نورمحمّد ریگی که از مریدان حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه هستند فرمودند:

من از زابل مدّتی به مازندران رفته بودم و در آنجا کشاورزی می کردم نزدیک برداشت محصول بود که شبی خواب دیدم که جناب خلیفه لال محمّد رحمه الله علیه خلیفهٔ حضرت علّامه شاه بهاءالدین شهید رحمه الله علیه به من پاکت نامه ای داد من گفتم این چیست: فرمود: آن شخص داده، از او بپرس و اشاره کردند به طرف دیگری وقتی من نگاه کردم دیدم حضرت شاه قندهاری هستند دویدم و با ایشان مصافحه کردم و گفتم این نامه چیست؟ فرمود بخوان خودت می فهمی و رفتند من نامه را باز کردم، نوشته بود مادرت تو را خواسته سریع به زابل بیا من از خواب بیدار شدم وجد شدیدی مرا گرفته بود که با تمام وجود جذب شده بودم و از بالای تختی که خواب

---

[۱]. به نقل از حضرت حاجی امان الله حفظه الله.

بودم افتاده بودم و الله الله می گفتم بعد به این خواب کمی فکر کردم و گفتم بعد از برداشت محصول می روم دقیقاً ده روز بعد از خواب مادرم فوت کرده بودند و مرا خبر دادند که بیا به زابل، اگر با رسیدن نامه من رفته بودم مادرم را قبل از مرگ ملاقات می کردم ولی این کار را نکردم.

احوال قطب سالکان حضرت شاه محمّد قیّوم پرچمنی رحمه‌الله‌علیه

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند هفتم حضرت غوث زمان شاه ولی الله خراسانی می باشند، نام مبارک ایشان از پیش حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه جا مانده است و در کتابشان سراج العارفین نامی از ایشان نبرده است حضرت ایشان رحمه الله علیه از حضرت شاه محمّد محسن قندهاری کوچکتر بودند و از حضرت حاجی محمّدانور شاه بزرگتر بودند و تاریخ ولادت ایشان حدوداً در تاریخ ۱۳۱۴ می باشد.

دروس ابتدایی را در مدرسهٔ دینی حضرت غوث زمان شاه ولی الله رحمه الله علیه تا دوره متوسطه خواندند و از علمای بزرگ و پدر بزرگوار و برادران استفاده های علمی و عملی کسب کردند، و سلوک طریقت را از پدر بزرگوار غوث زمان رحمه الله علیه حاصل نمودند و تا زمان حیات پدر بزرگوار کنارشان بودند و تربیت حاصل کردند و در چهار طریقه اجازه گرفتند و سیر مقامات را در پیش برادر بزرگوار حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به اتمام رساندند.

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه بر حسب مشوره حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه برای دعوت و تبلیغ به مناطق دور دست سفر می کردند.

حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب شصت و چهارم می‌فرماید:

از جانب خود اراده دارم که اخوی اعزّی جناب ملا محمّد قیّوم جان آقا را بدین جناب جلالت مآب نایب الحکومه صاحب بفرستم، تا به شهر برود.[۱]

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه با اینکه به سفرهایی به مناطق ایران و افغانستان می رفتند خانقاهی پر رونق در منطقه داشتند و مردم از دور و اطراف پیش ایشان جمع می شدند و از ایشان استفاده می کردند.

واقعه

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله برادر زاده ایشان فرمودند:

حضرت شاه محمّد قیّوم جان رحمه الله علیه خانقاهی داشتند و اوقات فراغت خود، زمین اطراف را صاف می کردند و با دستان خود سنگ از زمین جمع می کردندسبزی و غیره می کاشتند که هم خودشان و مریدان و مردم استفاده کنند، یک روزی عالمی بزرگ برای مرید شدن به خانقاه ایشان آمد وقتی از دور دید که شیخ سنگ جمع می کند در دلش گفت این شیخ طریقت نیست حضرت شاه محمّد قیّوم چون صاحب کشف بودند فهمیدند و شروع کردند به کار کردن و در حین کار کردن می فرمود دست به کار و دل به یار، دست به کار و دل به یار، عالم بزرگوار پشیمان شدند و گفتند من آمده ام که مرید شما بشوم ایشان فرمودند من شیخ عرفان نیستم شما به آن

---

[۱]. مکتوبات حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۱۰۲.

طرف بروید و ایشان را به طرف برادر خود حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه راهنمایی کردند که به خانقاه او بروند.[۱]

حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب هفتاد و ششم که برای حضرت قاضی جلال الدین فقهی سلجوقی رحمه الله علیه فرستاده اند می فرماید:

و دیگر حقایق و معارف آگاه اخویم جناب ملا محمّد قیّوم جان صاحب مرحوم و مغفور در حالت حیات خود بسیار مقبول و منظور این فقیر بوده اشاعت طریقهٔ شریفه را از حد زیاد نموده بود.[۲]

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه به پیر خراسانی معروف بودند ایشان در مناطق سرخس، باخرز، خاف و دیگر شهرها و دهات خراسان ایران طریقهٔ مبارکه نقشبندیه را ترویج دادند، و هم اکنون نیز مریدان بیشماری در این مناطق وجود دارد، که به برکت سفرهای حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه و حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه هستند که ادامه راه ایشان حضرت شاه محمّد یوسف و حضرت شیخ شمس الحقّ و فرزندش شاه عبدالله شدند و هیچ منطقه ای از خراسان ایران نیست که بویی از ایشان نباشد.

حاجی سید عبدالله نوه حضرت شاه محمّد قیّوم ولی رحمه الله علیه می‌فرماید:

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه سلطان جذبات و دریایی از عشق و محبّت الهی بود، چنانچه دربارهٔ ایشان از زبان بزرگانی که ایشان را زیارت

---

۱. به نقل از ملفوظات حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله.

۲. مکتوبات حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله صفحه ۱۱۹.

نموده اند نقل شده است که ایشان آفتابی بودند که هر کجا پا می گذاشتند گرمی می بخشیدند و بارانی بودند که با خود نسیم طراوت و شادابی در پیروی از شرع شریف همراه داشتند و خود به تنهایی لشکری از لشکرهای خداوند بود، چنانچه حضور ایشان در هر مکانی انقلاب درونی بوجود می آورد.

با نفس گرم خود، بندگان خدا را از افسردگی و غفلت و بی پروایی و دنیا زدگی بیرون می آورد و از آنها انسان هایی با شوق و وجد و خدا طلب می‌ساخت.[۱]

وفات ایشان رحمه الله علیه

این عاشق حق را محبوب وی به سوی خود در هنگام جوانی خواند و دنیای فانی را وداع گفت و مزار ایشان در پرچمن شریف می باشد.

از ایشان چهار فرزند باقی ماند به نام های حضرت شیخ شمس الحقَ و حضرت مولانا قمر الحق و حضرت مظهر الحق و حضرت ضیاءالحق که این بزرگواران را با شفقت حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم و حضرت حاجی محمّدانورشاه و دیگر باز ماندگان بزرگوار بزرگ کردند و تربیت کردند.

حضرت شیخ شمس الحقَ شهید شدند و حضرت مظهر الحق وفات کرده‌اند و حضرت مولانا قمرالحق و حضرت ضیاءالحق هم اکنون در مشهد ایران هستند.

---

[۱]. آداب سلوک صفحه ۲۵.

احوال قطب دوران، علّامه زمان حضرت شاه بهاءالدین شهید

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند ارشد و بزرگ و خلیفه و جانشین قطب الاقطاب غوث زمان حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه می باشند. حضرت شاه غوث محمّد صاحب رحمه الله علیه در کتاب خود سراج العارفین پس از معرفی برادران بزرگوار خود می فرمایند:

ابن الابن حضرت ایشان بهاءالدین جان است در سن چهار می باشد، انوار بهائیه از ناصیه آن ساطع ولائح است.[1]

تولّد حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه در تاریخ ۱۳۱۵ هجری در پرچمن شریف از توابع بلاد هرات افغانستان می باشد. دوران ابتدایی را در حوزهٔ علمیه جدّ بزرگوار خود حضرت غوث زمان شاه ولی الله رحمه الله علیه گذراندند و در ضمن آن از استادی پدر بزرگوار خود استفاده می کردند. دوره نهایی را در شهر قندهار به حوزهٔ بزرگ دینی افغانستان، مدرسهٔ دینی ملّا شراف الدین رحمه الله علیه رفتند و در آنجا حدیث و تفسیر و تخصص و فتوی حاصل کردند. استادی پدر بزرگوار و مطالعات زیاد باعث شد که ایشان علّامه زمان خود باشند و چشم و چراغ علمای بزرگ افغانستان در باب مسایل شدند.

حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه مانند دیگر مشایخ بزرگوار عاشق سنّت های نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بودند. از سنّت های عبادتی گرفته تا سنّت های عادی همه را مو به مو انجام می دادند حتی که کسی او را

---

[1]. سراج العارفین چاپ قدیم صفحه ۳۴.

بدون عمامه نمی دید و شمله عمامه را میان دو کتف آویزان می کردند که از سنّت ثابت است و هم چنین از بدعت حسنه نیز دوری می کردند و هر چیزی که رسول الله صلی الله علیه و سلم را پسند بوده او را نیز پسند بود، بهتر بگوییم فنا فی رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند.

مراحل سلوک طریقت

حضرت علّامه رحمه الله علیه در اوّل سلوک طریقت از فیوضات و توجّهات جد بزرگوار حضرت غوث زمان شاه ولی الله رحمه الله علیه بهره بردند و از تربیت و توجّهات پدر بزرگوار قطب الاقطاب حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه به کمال رسیدند و آنچه از فیوضات و برکات که در سینهٔ مبارک پدر بود فرزند را حاصل شد و از علم شریعت و طریقت سرشار شدند، و اخذ اجازه در چهار طریقت را حاصل نمودند و به جای پدر بزرگوار بر مسند ارشاد نشست. علمای بزرگ و تشنگان عرفان بعد از پدر به ایشان رجوع می کردند و مقصد خود را حاصل می نمودند.

جانشینی بر حق

حضرت خلیفه ملّا محمّد حلیم نوتی زهی خلیفه حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه فرمودند:

استادم حضرت علّامه مولانا دین محمّد صاحب رحمه الله[1] علیه خلیفه حضرت علّامه شاه غوث محمّد رحمه الله علیه بودند ایشان فرمودند:

---

[1]. حضرت مولانا دین محمّد رحمه الله علیه از علمای بزرگ و سرشناس در افغانستان و ایران و پاکستان هستند. ایشان پس از اتمام درس مدتهای طولانی در حوزه ای که درس می خواند به کتابخانه بزرگ حوزه می روند و شروع به مطالعه تمام کتب می کنند و علم و معارفی بی کران بدست می آورند پس از آن به

ما بعد از وفات حضرت علّامه شاه غوث محمّد رحمه الله علیه به خانقاه ایشان رفتیم، اکثر مردم می گفتند فرزند جای پدر را نمی گیرد و این جمله سر زبانهای مردم بود، وقتی به آنجا رسیدیم و حضرت شاه بهاءالدین جان را ملاقات کردیم، از خادمین خانقاه فقط یک نفر را دیدیم که به نام ملا عبدالرحمن رحمه الله علیه بود، در خانقاه مانده است و بقیه رفته بودند، ولی حدود صدها نفر مرید و مردم در خانقاه حضور داشتند که مسافر بودند، که برای دم و دعاء و یا مرید شدن و غیره... آمده بودند.

ما با چشمان خود دیدیم که فقط ملّا عبدالرحمن آنها را خدمت می کرد و مرتب غذا می داد، ما تعجب کردیم که تنهایی چطور این همه کار را انجام می دهد، به خاطر کنجکاوی به طرف آشپزخانه رفتیم، آنجا دیدم ظروف آشپزخانه همه ذکر «الله» می گفتند و خودشان حرکت می کردند، و نیازی نبود که دیگری آنها را حرکت بدهد، آنجا فهمیدیم که حضرت شاه بهاءالدین جان رحمه الله علیه جانشین برحق حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه است و واقعاً توانایی اداره کردن خانقاه را دارد.[1]

حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله فرزند حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه فرمودند:

افغانستان برمی گردند و به دستان شفا بخش حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد بیعت می کنند و پس از مدتها از ایشان اجازه و خلافت مطلقه می گیرند، اکثر علمای افغانستان و ایران در حل مسائل به ایشان رجوع کرده اند.

[1]. به نقل از جناب خلیفه ملا محمّدحلیم نوتی زهی حفظه الله.

من با بزرگان طایفه گرگیچ، حاجی وکیل دوست محمّد خان و حاجی حلیم خان و غیره... به خانقاه حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه رفتیم وقتی به آنجا رسیدیم حدود دو هزار نفر در مجلس ایشان حضور داشتند، ما با تکلّف خود را به حضرت رساندیم و توانستیم با ایشان جلسه ای بگیریم.

تنفر از غلو کردن مرید

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله، فرزند حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه فرمودند:

حضرت حاجی بهاءالدین رحمه الله علیه عالمی بزرگ و علّامه زمان خود بودند و برای مسایل ریز شرعی با جدیّت برخورد می کردند. روزی مریدی برای مصافحه به حضرت حاجی بهاءالدین رحمه الله علیه نزدیک شدند که با ایشان مصافحه کنند، در ضمن مصافحه دستشان را بوسیدند و پیشانی خود را روی دست مبارک گذاشتند، حضرت حاجی صاحب دست خود را کشیدند و مرید را با عصبانیت کنار زدند و فرمودند دیگر نبینم از این کارها انجام بدهی.[1]

علم من قطره ای در برابر دریا است

خانقاه های حضرات پرچمنی در مناطق کوهستانی بود و از شهرها و دهات اطراف خیلی فاصله داشت هر کس به آنجا می رفت با خود غذا همراه می برد و هنگام برگشتن مشایخ بزرگوار غذا برای میان راهشان می دادند.

---

[1]. به نقل از حاجی محمّدبشیرشاه صاحب دامت برکاتهم.

روزی حضرت مولانا دین محمّد صاحب رحمه الله علیه و فرزندش برای دیدن حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه می روند، پس از ملاقات حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه در همانجا مسئله ای در مورد طلاق مطرح می شود و علما بین خودشان اختلاف می کنند.

این مباحثه خیلی طولانی می شود در این مباحثه حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله به جواب دیگر علمای بزرگوار قناعت نمی کند و این جلسه و مباحثه تمام می شود، فرزند حضرت مولانا دین محمّد رحمه الله فرمود روزی که ما برای اجازهٔ رفتن پیش حضرت شاه صاحب رفتیم ایشان ما را رخصت کردند ولی غذایی برای راه سفر تعارف نفرمود، به پدرم اشاره کردم، ایشان فرمود چیزی نگو! برویم، مسیر طولانی بود و ما حرکت کردیم فاصله زیادی از منطقه دور شدیم ناگهان دیدیم بسته ایی از غذا جلوی راه ما گذاشته است، آنها را برداشتیم و حرکت کردیم، پدرم فرمود پسر جان بعد از مباحثه علمی من در دلم گفتم مگر سطح علمی حضرت شاه بهاءالدین چقدر است که اینگونه مباحثه می کند! این جواب من است اعتراف می کنم که علم حضرت شاه بهاءالدین مانند دریا است و علم من در برابرش مانند قطره‌ای است.[1]

دوری از ریاست و مقام

پادشاه افغانستان ظاهرشاه ارادت خاصی به تمام خاندان پرچمنی داشتند وقتی یکی از این حضرات پیش او می رفت خیلی خوشحال می شدند و او را

---

[1]. به نقل از فرزند مولانا جناب آخوندزاده حفظه الله.

بر تخت می نشاندند و خودشان پایین می نشستند، و ارادت خاص به خاندان حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه داشتند.

روزی پادشاه افغانستان ظاهرشاه از حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه تقاضا کرده بودند که وزارتی را تحویل بگیرید! ایشان در جواب می‌فرمایند، حالا از شما بالاتر می نشینیم اگر وزارتی را تحویل بگیریم زیر دست شما می شویم و از شما باید پایین تر بنشینیم.[۱]

درویش صفتی

حضرت علّامه رحمه الله علیه خیلی درویش صفت بودند و توجّه ای به مقامات عالیه که به ایشان خداوند متعال عنایت فرموده بود نداشتند که باعث شوند ذرّه ای غرور در وجود مبارک بیاید.

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرمودند:

یک روزی برای دیدن حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه رفته بودم آن روز خیلی طوفانی و گردوخاکی بود، وقتی همهٔ اطراف را گشتم حضرت حاجی صاحب را پیدا نکردم صدا را بلند کردم دیدم، سبحان الله از زیر تپه‌ای خاک صدای مبارک بلند شد که به این طرف بیا! حضرت شاه صاحب پتویی روی خود انداخته بودند و استراحت می کردند در حالی که کاملا با خاک پوشیده شده بودند اگر صدای حضرت را نمی شنیدم متوجّه نمی‌شدم.[۲]

---

۱. به نقل از مولوی عبدالناصر حفظه الله.

۲. به نقل از حاجی امان الله صاحب حفظه الله.

ارتباط با جن ها

اکثر حضرات مشایخ پرچمن شریف جن ها را نیز تعلیم می دادند و با آنها ارتباط داشتند چنانچه منقول است حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه مرید بیشماری از جنیات داشتند و حضرت حاجی محمّدانورشاه خلیفه خاصی برای آنها گذاشته بودند که برای آنها خصوصی جلسه حلقه ذکر بگیرد و حضرت علّامه شاه بهاءالدین با جنیات احساس همدردی می کردند و اگر مشکلی برای آنها پیش می آمد پیش آنها می رفت و با آنها در حدّ توان کمک می کردند، چنانکه در واقعه ذیل ذکر شده است.

قناعت وخدمت خلق

حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه محمّدی مشرب بودند و رحمتی برای تمام موجودات و از ثروت و دارایی دوری می کردند. حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب دامت برکاتهم فرمودند:

حضرت حاجی بهاءالدین جان رحمه الله علیه با تعدای از مریدان به اطراف منطقهٔ خود برای تبلیغ رفته بودند، شب هنگام برای استراحت جایی پیدا کردند وقتی همهٔ مریدان خواب بودند حضرت حاجی صاحب متوجّه شدند که اسب سوارانی به این طرف نزدیک می شوند، حضرت بیرون رفتند، متوجّه شدند که این ها جن هستند پیش آنها رفتند و از آنها پرسیدند برای چه آمده اید آنها عرض کردند حضرت ما مریضی داریم می خواهیم آن را دم کنید حضرت فرمود مریض شما کجاست جنیات گفتند مریض ما در منزل است و خیلی حالش خراب است نتوانستیم او را بیاوریم برای شما اسب خالی

آورده ایم، حضرت با آنها رفتند، به فرموده خود ایشان از تپه ای رد شدیم دیدم شهرکی نمایان شد که دروازه ای داشت وقتی وارد شدیم مرا به دربار پادشاه خود بردند، مریض آنها پادشاه جنیات بود که سردرد شدیدی گرفته بود.

او را دم می کنند همان لحظه حالش خوب می شود پادشاه به حضرت عرض می کند ما خیلی از گنج های پنهان را داریم هر چقدر طلا و جواهرات می خواهید به شما هدیه می کنیم ولی حضرت قبول نمی کنند و باز ایشان را با اسب به در اتاق استراحتشان بر می گردانند وقتی حضرت حاجی صاحب را به منزل می رسانند اسب ها و سوار کاران همه با هم ناپدید شدند.[1]

واقعه

حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله فرمودند:

برادر بزرگم حضرت حاجی محمّدعمر صاحب حفظه الله در زمان پهلوی به ایران آمده بودند، ایشان را دولت ایران به جرم سیاسی گرفته و چندین ماه در زندان کرمان اسیر کردند، تقدیر بر این رفته بود که حضرت حاجی صاحب با خدای خود مدّتی در خلوت بگذرانند، حضرت حاجی امان الله صاحب می فرماید من کوچک بودم و خیلی دلم برای برادرم تنگ شده بود، با ناراحتی تمام پیش حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه رفتم، ایشان زیر سایه بانی که از چوب درست شده بود استراحت می کردند، من گفتم حضرت صاحب برادرم چند ماه است که در ایران زندانی است و شما هیچ

---

[1]. به نقل ازحضرت حاجی محمّدبشیرشاه صاحب حفظه الله.

کاری نمی کنید اگر برادرم تا فردا نیاید به خدا قسم می خورم این سایه بان شما را آتش می زنم، حضرت شاه بهاءالدین تبسّم کردند و فرمودند: برو بچه جان، برو ناراحت نباش، برادرت می آید، من با ناراحتی برای استراحت رفتم روز بعد پیش حضرت شاه صاحب رفتم حضرت فرمود برو کسی را بفرست که از برادرت باخبر شوی و مطمئن باشی آزاد شده و می آید من که برای قسمی که خورده بودم پیش حضرت صاحب آمده بودم از همانجا برگشتم، وقتی خبر گرفتم برادرم آزاد شده بود.[1]

واقعه

جناب خلیفه صاحب ملّا محمّد حلیم نوتی زهی حفظه الله فرمودند:

من با استادم حضرت علّامه مولانا دین محمّد صاحب رحمه الله علیه به ملاقات حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه رفتیم، خانقاه بزرگی داشتند و در حیاطشان درختان بزرگی بود که حضرت شاه صاحب لحظاتی در آنجا بعضی اوقات قدم می زدند، وقتی به ما اجازهٔ رخصت دادند، فرمود بروید برای شما ماشین است و تکلیف نمی شوید. در آن زمان ماشین در شهرها کمیاب بود، ولی وقتی ما به جاده رسیدیم ماشینی ایستاده بود انگار که منتظر ما بوده با آن ماشین به مقصدی که می خواستیم رسیدیم وقتی از آن ماشین پیاده شدیم آنجا دیدیم ماشین دیگری آماده ایستاده است ما از آن ماشین پیاده شدیم و ماشین دیگر را سوار شدیم و به شهر خودمان برگشتیم.[2]

---

[1]. به نقل از حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله.

[2]. به نقل از جناب خلیفه صاحب حفظه الله.

جهاد بر علیه کفر

در زمان ایشان رحمه الله علیه روسیه به افغانستان حمله کرده بود، ظاهر شاه به انگلستان رفته بود که کمونیست ها کودتا کردند، داوود پسر عموی ظاهر شاه سریعاً جای ظاهر شاه نشست و تا آخرین توان خواست جلوی این کودتای ننگین پانزده ثور هزار و سیصد و پنجاه هفت را بگیرد ولی توان استقامت نداشت تا آخرین لحظات خودش نیز مبارزه کرد و داوود شاه و خانواده اش همه شهید شدند دیگر رهبران سیاسی یا فرار کردند و یا تسلیم حکومت روسیه شدند و با آنها همکاری می کردند، حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه با اینکه کهولت سنّی داشتند و هر دو پای ایشان فلج شده بودند مردم را بر علیه حکومت کمونیستی تحریک می کردند و فتوای جهاد می دادند ایشان اکثر علمای ربّانی و بزرگان طایفه ها را به حضور می‌خواستند و آنها را تشویق به جهاد می کردند که توانستند گروههای جهادی بر علیه حکومت روسیه تشکیل دهند.

اسارت و رفتن به زندان

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرمودند:

وقتی سران کفر فهمیدند که تحریک کنندهٔ مجاهدان حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه است به منطقه ایشان حمله کردند. در این زمان حضرت شاه صاحب حدود هشتاد و پنج سال سن داشتند و هر دو پای مبارک فلج بودند ولی چون ایشان را رهبر مجاهدان شناخته بودند او را و دو فرزند ایشان حضرت شاه عبدالقادر و حضرت شاه عبدالباقی را گرفتند.

برای بردن حضرت شاه صاحب چون توان راه رفتن نداشت تختی آوردند و روی اسبی دو کیسه کاه بستند و تختی درست کردند و ایشان را سوار اسب کردند و با خود بردند، حضرت شاه صاحب می فرمود مرا بردند ولی ظاهر شاه به افغانستان برمی گردد، در حالی که در آن زمان ظاهر شاه به انگلستان پناهنده شده بود و داوود شاه رئیس جمهور بود که شهید شد و نورمحمّد ترکی رئیس جمهور وقت افغانستان بود. همچنین در زندان نیز سوال می کردند ظاهر شاه نیامده و می فرمودند می آید.

این فرمودهٔ حضرت شاه بهاءالدین بعد از حدود بیست و پنج سال صحت پیدا کرد بعد از زمان طالبان ظاهر شاه به افغانستان برگشت ولی توان حکومت نداشت و پس از مدّتی فوت کرد و در کنار پدرش به خاک سپرده شد.[۱]

واقعاتی از زندان و شهادت

جناب خلیفه صاحب ملّا محمّد حلیم نوتی زهی حفظه الله فرمودند:

در زندان هر کس را نگاهی می کردند و چیزی می فرمودند، یکی را می‌فرمودند تو چوب می خوری و آزاد می شوی روز بعد همان واقعات برای او پیش می‌آمد، دیگری را می‌فرمود تو اعدام می‌شوی، دیگری را می‌فرمود تو فردا آزاد می شوی و غیره... . تمام کشفیات ایشان صحیح بوقوع می آمد از خود ایشان رحمه الله یکی پرسید خود شما چطور می شوید؟ فرمود قضای خدا چنین رفته که ما را در آخر عمر شهادت نصیب شود انشاءالله.[۲]

---

[۱]. به نقل از فرموده های حضرت حاجی امان الله و حضرت مولوی عبدالناصر.

[۲]. به نقل از جناب خلیفه صاحب.

جناب خلیفه محمّد زمان ایرندگانی دامت برکاتهم فرمودند:

مولانا عبدالله نامی با حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه در زندان بودند. مولانا عبدالله پیش حضرت علّامه رحمه الله علیه می روند و می گوید، حضرت صاحب من دلم خیلی چای می خواهد حضرت علّامه رحمه الله علیه می فرماید: اینجا جایی است که شما دلتان چای بخواهد! مولانا می گوید من اصرار کردم. حضرت علّامه رحمه الله علیه فرمود: آن قوری را بردار و آب کن و گوشه ای بگذار، من اینکار را کردم، حضرت علّامه رحمه الله علیه لحظاتی کم مراقبه کردند و فرمودند برو ببین جوش آمده است. من وقتی نگاه کردم آبها جوش آمده بود. بعد دیدم چای خشک نداریم عرض کردم حضرت چایی خشک نیست فرمود

اطراف را بگرد پیدا میکنی، وقتی اطراف را گشتم چایی دیدم باز عرض کردم حضرت قند نداریم فرمود بگرد پیدا می کنی کمی گشتم قند پیدا کردم، دوباره عرض کردم حضرت استکان ندارم، فرمود: بگرد آن را هم پیدا می کنی، کمی گشتم استکان هم پیدا کردم و چای خوردم بعد به حضرت عرض کردم حضرت صاحب، شما که اینقدر کرامات دارید چرا کاری نمی کنید که با فرزندان از اینجا آزاد شوید حضرت علّامه رحمه الله علیه فرمود: قضای خدا، رضای خداست.

کسانی که با حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه بودند، دو فرزندش بودند که قبلاً ذکر شد با ایشان شهید شدند و دو پسر عموی ایشان یکی حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه بود، ایشان نیز شهید شدند و یکی حضرت

سلطان منیر شاه رحمه الله علیه که ایشان به واسطه آزاد شدند که ذکر آن در احوال ایشان آمده است.

و یک عالم ربّانی مجاهد به نام حضرت مولانا سید عبدالله رحمه الله علیه که با ایشان نسبت خویشاوندی داشتند، چون ایشان رو در روی منافقین و کمونیست ها فتوای کفرشان را اعلام می فرمود و آنها را سگ خطاب می کردند او را در همان لحظات دستگیری، دست و پایش را بریدند و او فقط فریاد می زد شما سگ هستید این کار خدای من است و ایشان را تکه تکه کردند، جای دفن این حضرات هنوز نامعلوم است.

فرزندان، خلفاء و تألیفات

فرزند بزرگ و ارشد ایشان حضرت شاه نظام الدین جان است ایشان در جوانی وفات کردند دو فرزند دیگر ایشان شاه عبدالباقی جان و شاه عبدالقادر جان با خود حضرت شاه صاحب شهید شدندیک فرزند حضرت که زمان شهادت ایشان خردسال بودند هنوز در خانقاه ایشان به تربیت سالکان مشغول می باشد. نام مبارک ایشان حضرت حاجی عبدالقدیر جان حفظه الله است و چشم و چراغ سالکین عصر می باشند.

خلفای حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه بیشمار بوده اند و خیلی از مریدان پدر بزرگوار ایشان خلافت مطلقه از ایشان گرفته اند خلفای بزرگی هم اکنون در افغانستان، ایران و پاکستان وجود دارند. حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه تألیفات نداشته اند فقط مکاتیب داشته اند که جمع آوری نشده‌اند.

حضرت امام ربّانی قطب الارشاد محمّدعمر سربازی رحمه الله علیه در سلسله طریقت خود در مورد ایشان رحمه الله علیه چنین می فرماید:

به خواجه حاجی حرمین کامل　　بهاءالدین بود پیر مکمّل
که هست او جانشین غوث محمّد　　خدابرما رسان فیضش تو سرمد
بود فیّاض وقت آن حاجی صاحب　　خداوندا رسان فیضش بغائب

احوال شاه جذبات حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند بزرگ و ارشد حضرت قطب دوران علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه هستند، تولّد ایشان در تاریخ ۱۳۰۲ هجری می باشد. حضرت شاه نظام الدین دروس شرعی را در زمان طفولیت پیش جدّ خود حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه و پدر بزرگوار رحمه الله علیه و خلفای ایشان فرا می گرفتند و در زمان طفولیت از جدّ پدر بزرگوار کسب فیض علمی و عرفانی می کردند و مدّتی در شهر قندهار رفتند و در زمان حیات پدر بزرگوار خود به درجهٔ بالایی رسیدند و در هرات و قندهار معروف بودند.

سلوک طریقت و آداب شیخ

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه به برکت توجّهات حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه و پدر بزرگوارشان به درجهٔ بالای عرفان رسیدند و در کوچکی از جدّ بزرگوارش خلافت گرفته بودند.

جناب خلیفه ملّا محمّد حلیم نوتی زهی فرمودند:

حضرت شاه نظام الدین جان در زمان طفولیت همیشه پشت سر حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه حرکت می کردند و هر جا که او می نشست ایشان پشت سر او می نشست و هیچ وقت روبرو نمی نشست و در صورت و چشمان جدّ بزرگوار نگاه نمی کردند و به صورت خادم خصوصی حضرت شاه صاحب بودند و آب وضو آماده می کردند.

حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه شال کمربندی داشتند که آن شال را به کمر مبارک حضرت شاه نظام الدین جان بستند و برایشان توجّه کردند و اجازهٔ ارشاد طریقت را به ایشان عطا فرمودند.

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه را ندیدم که روزی جلوی حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه بنشیند و در صورت مبارک نگاه کند.حتی در صفی که شاه بهاءالدین نماز می خواندند ایشان در آن صف نمی ایستاد و اگر روزی این واقعه پیش می آمد که صف جلوی ایشان خالی می ماند و مجبور می شدند که در صف جلو بروند، کناره های صف می ایستاد و بعد از سلام امام سریعاً به عقب می رفتند، به برکت توجّهات این استادان بزرگوار ایشان از طرف پدر بزرگوار اجازهٔ مطلقه در چهار طریقهٔ شریفه را اخذ نمودند و شروع به ارشاد خلق کردند.جناب مولانا عبدالجلیل حفظه الله نوه حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه فرمودند:

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه صاحب جذبات بودند ودر هر منطقه ای که می رفتند حدود پانصد نفر از دور و اطراف جمع می شدند، لحظاتی نگاهی به مردم می کردند وچند ضربه به کف پای خود می زدند مرید وغیر مرید، همه مردم مجذوب می شدند و به وجد می آمدند.[1]

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه با اینکه پر جذبه وبا هیبت بود، در وجود خیلی با ملایمت وبا شفقت بودند. در همهٔ احوال مهربانی خود را داشتند واکثراً با تبسّم برخورد می کردند، رحم و دلسوزی ایشان چنان بود که

---

[1]. به نقل از جناب مولانا عبدالجلیل حفظه الله.

وقتی با اسب به جایی سفر می کردند یک اسب خالی که زین کرده بود همراه خود می بردند که اسب اذیت نشود.

از حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه کرامات زیاد صادر می شد، حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه ایشان را منع می فرمودند، ولی حضرت شاه نظام الدین جواب می داد نمی توانم طاقت ندارم.[۱]

واقعه

جناب خلیفه ملّا محمّد حلیم نوتی زهی فرمودند:

پس از چند سال که از وفات حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه گذشته بود، خراجی که برای خانقاه ایشان از طرف ظاهر شاه پادشاه افغانستان می رسید قطع شده بود. حضرت شاه نظام الدین پس از چند ماه متوجّه شدند که خراج خانقاه که از قبل تعیین شده بود قطع شده و پدر بزرگوار حضرت علّامه رحمه الله علیه بدلیل یأس عن الخلق و قناعت که دارند توجّه ای به این گونه مسائل نمی کنند. لذا حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه مریدانی را از طرف خود به پایتخت فرستادند که به پادشاه بگویند خراج خانقاه ما مدّتی است قطع شده است. مریدان پیش پادشاه رفتند و سلام حضرت شاه نظام الدین را به ایشان رساندند و فرموده های ایشان را به شاه گفتند پادشاه به آن ها اینگونه جواب داده بود که به او بگویید: اوّل برو مثل پدر بزرگ خود باش بعد خراج خانقاه از ما بخواه! مریدان فرمان ظاهر شاه را به حضرت رساندند، حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه با تعدادی از مریدان به کابل رفتند و

---

[۱]. برگرفته از خلفای حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله.

در آنجا کراماتی از ایشان صادر شده بود که پادشاه با اینکه ماهیانه ماهای قبل خانقاه را پرداخت کردند چندین بار شتر و هدیه های فراوان دیگری به خانقاه فرستادند. وقتی حضرت شاه بهاءالدین خبر شدند ناراحت شدند و فرمودند: دیگر از این کارها انجام ندهی.[۱]

واقعه

این واقعه نزد بزرگان مشهور است. روزی سفید ریشان و بزرگان طائفه منطقه خوابگاه افغانستان حضرت شاه صاحب را برای جلسه ایی دعوت کرده بودند، ایشان با ماشین جیپ که داشتند دو نفر خلیفه را برداشته و حرکت کردند، در راه وقتی از منطقه ای می گذشتند مردم او را شناختند و جلوی او را گرفتند و تقاضای مصرّانه کردند که مدّتی اینجا بمانید هر چه حضرت اصرار کردند فایده ای نداشت مردم گفتند باید از روی جنازهٔ ما رد شوی و جلوی ایشان را سد کردند، حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه دیدند راهی ندارند از طرف دیگری حرّکت کردند که در راه جوی آب بود و این طرف و آن طرف آن خاکریزهای بزرگی داشت و مانند رودخانه ای بزرگ پر آب بود، حضرت یکی از مریدان را فرستاد تا ببیند چقدر آب دارد، مرید با آبتنی توانست از آب رد شود و گفت به اندازه قدّ یک انسان آب دارد، حضرت شاه صاحب فرمود خوب است می رویم و با ماشین حرکت کردند و خیلی از مردم مشاهده می کردند که از روی آب رد شدند.[۲]

---

[۱]. به نقل از جناب خلیفه ملا محمّدحلیم حفظه الله.

[۲]. به نقل از خیلی حضرات و خلفای بزرگوار.

واقعه

یک روزی حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه با فرزند خود حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه با ماشین جیپ برای کاری به منطقه ای می‌رفتند، وسط راه ماشین ایستاد، حضرت شاه نظام الدین به راننده گفت چرا ایستادی حضرت علّامه شاه بهاءالدین فرمودند مگر متوجّه نشدی لاستیک ماشین پنچر شده، حضرت شاه نظام الدین سریع پیاده شدند و به لاستیک امر کردند باد شو به اذن الله لاستیک باد شد و حرکت کردند، می گویند همان لاستیک تا چندین سال روی ماشین تکه تکه و پوسیده شده بود ولی احتیاجی به تعمیر و تعویض پیدا نکرد، پس از مدّتها آن را تعویض کردند.[۱]

همچنین نقل است که حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه در محله ها نقاب می زدند چون با دیدن ایشان مردم مجذوب می شدند.[۲]

وفات ایشان

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه در سن جوانی بودند که روزی دردی در پاهای ایشان شروع شد و روز بعد جان به جان آفرین تسلیم کردند در کنار روضه حضرت شاه امان الله و حضرت شاه غوث محمّد رحمهم الله به خاک سپرده شدند. تاریخ وفات ایشان مورخه ۱۳۴۶ هجری می باشد از ایشان یک فرزند به نام حضرت شاه ابو سعید معروف به شاه آقا دامت برکاتهم است که در کنار عموی بزرگوار خود جناب حضرت شاه عبدالقدیر حفظه الله به تربیت مریدان مشغول هستند.

---

[۱]. به نقل از مولانا دین محمّد رحمه الله علیه.

[۲]. به نقل از حضرت حاجی محمّدعمر حفظه الله.

احوال شاه جوان حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه فرزند دوم حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه می باشند. تولّد ایشان رحمه الله علیه در تاریخ ۱۳۳۹ هجری قمری می باشد. در هنگام طفولیّت با بهرمندی از فیوضات و برکات پدر بزرگوار رو به رشد نمود. دوران ابتدایی را در پرچمن شریف گذرانید و از مجالست ها و معارف پدر بزرگوار و عموها و دیگر خلفای بزرگوار استفاده می کردند و دوران نهایی علم شریعت را به شهر قندهار سفر کردند و در حوزهٔ علمیه حضرت مولانا شراف الدین رحمه الله علیه به اتمام رساندند و عالمی سرشار از علوم و معارف قرآن و حدیث و فقه به پرچمن شریف بر گشتند.

سلوک طریقت را پیش پدر بزرگوار گذراندند و با ادب و اخلاص و استعدادی که داشتند به کمال رسیدند و اجازهٔ ارشاد گرفتند و به دستور حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به سفرهای تبلیغی به شهرهای مختلف می رفتند و به عنوان نمایندهٔ پدر بزرگوار ایفای شغل می کردند. چنانکه در مکاتیب حضرت شاه پرچمن رحمه الله علیه آمده است.

توجّه ی زیاد به تربیت مریدان

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه در مدّت عمر با برکت خود که ظاهراً خیلی کوتاه هم بود. توجّه ی زیادی به تربیت مریدان داشتند. و تا حدّ توان خود از مشوش شدن مریدان جلوگیری می کردند و به آنها سر می زدند تا اندازه ای که سفرهایی به خراسان ایران و شهرها و دهات افغانستان

می‌رفتند. و در مکاتیب شریف ایشان نیز چنین معلوم می شود. در یک مکتوبی می فرماید: فقط مکرّر مهربانا میرزا لعل محمّد را از بین مریدهای فاسک (نام منطقه ای) منع سازید و زبانی هم. و در مکتوبی دیگر می فرماید: همیشه احوالات خود را به دعا گوی جانی خود نویسان باشید تا مطمئن گردم.

آداب مرشد

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه در مورد آداب مرشد بزرگوار خود حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه خیلی دقّت می کردند و حتی جای نشستن ایشان درب خانقاه بود و رو در رو با مرشد بزرگوار نمی نشست و این آداب اخلاص باعث شده بود که تمام اخلاق پدر بزرگوار در وجود مبارک ایشان شکوفا شود حتی تبسّم و ملایمت پدر در ایشان بود و فنا فی شیخ بودند.

از حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه واقعات و کرامات زیاد بر سر زبانها وجود دارد، احقر مختصراً یکی دو مورد موثق نقل می کنم.

واقعه

حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب هفتاد می فرمایند: و دیگر ارجمند والا مناقب، جناب ملّا محمّد یوسف جان آقا اصالتاً از جانب خود و جناب ملّا شمس الحقّ جان آقا وکالتاً از جانب خود این فقیر، عازم بیت الله شریف اند، به قندهار خواهند آمد... به روایت حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه می باشد که فرمودند ما از سفر حج بر

می گشتیم که هنگام بر گشت هواپیما دچار مشکل شد و اینطرف و آنطرف می شد به مسافران اعلام کردند که احتمال سقوط است، من همان لحظه دیدم حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه پتوی خود را روی سر خود انداختند و به مراقبه فرو رفتند همان لحظه مشکل هواپیما حل شد و ما سلامت به مقصد رسیدیم.

واقعه

عالمی بزرگوار بود که به طریقت هیچ علاقه ای نشان نمی داد و همیشه کارش مخالفت با این حضرات بود وقتی او را به حضرت محمّد یوسف شاه نشان دادند، حضرت برای دیدنش رفت عالم بزرگوار عاشق او شدند و باادب با حضرت بیعت کردند و در اوّل گفتند که من نمی خواهم مجذوب شوم ایشان فرمودند نترس مجذوب نمی شوی همچنین گفتند من به علم شریعت مشغول هستم و از دعوت و ارشاد مردم برای طریقت معذورم ایشان فرمودند اشکالی ندارد، عالم بزرگوار را در جایی خلوت بردند و شالی به کمر ایشان بستند و توجّه فرمودند و عالم بدون جذب و وجد به مقامات بالایی دست یافتند و او را خلیفهٔ خود کردند و فرمودند فقط شما در اینجا سه حلقهٔ ذکر و توجّه بگیرید، عالم بزرگوار حسب دستور فقط سه حلقهٔ توجّه گرفتند که با همین سه بار تعداد زیادی مرید شدند و هنوز سلسلهٔ ایشان در منطقهٔ مرغاب افغانستان وجود دارد.

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه تعداد زیادی از مریدان مخلص پدر بزرگوار خود را اجازهٔ ارشاد دادند و هنوز خلفای بزرگواری موجود هستند و به ارشاد مشغول هستند.

وفات ایشان رحمه الله علیه

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه پس از پنج سال که از وفات پدر بزرگوارش گذشته بود در تاریخ ۱۳۸۱ هجری قمری دار فانی را وداع گفتند، از ایشان دو فرزند به نامهای حضرت نادرشاه و حضرت بصیر شاه هستند که به ارشاد خلق الله مشغول می باشند.

مزار حضرت محمّد یوسف شاه در پرچمن شریف کنار مرقد پدر ایشان می باشد.

احوال شیخ زمان حضرت شیخ شمس الحقّ شهید علیه الرحمه

حضرت ایشان فرزند بزرگ و ارشد حضرت قطب دوران شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه می باشند، حضرت سیّد عبدالله فرزند حضرت شیخ شمس الحقّ در فصل اوّل کتاب خود: آداب سلوک زندگی نامه ای از ایشان رحمه الله علیه نوشته اند که به اختصار عرض می کنیم. این آفتاب عالم تاب و این پرچمدار سنّت و کتاب، حدوداً در سال ۱۳۵۰ هجری قمری مصادف با ۱۳۱۰ هجری شمسی در روستای رباط اولیا از توابع پرچمن کشور افغانستان دیده به جهان گشود.[۱] حضرت شیخ رحمه الله علیه در زمان کودکی بودند که پدر بزرگوار دنیا را وداع گفتند و بعد از پدر بزرگوار ایشان مستقیماً تحت سرپرستی عمو و پیرو مرشد خود حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم صاحب نقشبندی مجددی رحمه الله علیه و خصوصا بیشتر در تربیت جناب حضرت محمد انورشاه ولی رحمه الله تعالی علیه قرار داشتند و ایشان به عنوان مربی معنوی و ظاهری وظایف پدر ،یشان را به عهده گرفتند. فطرت پاک آن حضرت از سویی و تربیت کامل مرشد گرامی او از سویی دیگر، دست به دست هم دادند و از این بزرگوار انسانی کامل ساختند.[۲]

حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه ضمن اینکه علوم شرعی را تعلیم می گرفت علم ذکر و مدارج طریقت را در نزد شیخ بزرگوار خود حضرت

---

[۱]. آداب سلوک صفحه ۲۵.

[۲]. همان، صفحه ۲۶ با مقداری تصرّف.

شاه محمّد معصوم ولی رحمه الله علیه طی نمود و نزد آن عارف ربّانی به کمال رسید و از دست مبارک ایشان، اذن ارشاد و دعوت خلق را اخذ نمود.[۱]

حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه با عشق و محبّت به اوامر بزرگان خود خیلی توجّه داشتند چنانکه منقول است که یک روز حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه عموی ایشان او را دیدند که موهای خود را بلند گذاشته اند موهای ایشان را تیغ زدند. حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه تمام عمر خود موهای خود را تیغ می زدند.[۲]

حضرت شیخ رحمه الله علیه پس از اخذ اجازه کار دعوت و تبلیغ را با جدیّت تمام آغاز نمودند، و شبانه روز به تبلیغ و تأیید دین پرداختند و با همهٔ مشکلات و دشواریها مبارزه نمودند و ساعتی آرام نداشتند، آن حضرت صاحب مظهر دو جهاد، (اکبر و اصغر) است که چون شیری شجاعانه هر دو جهاد را بی کم و کاست انجام و به پایان رسانید و بحق جانشینی لایقَ و سزاوار برای بزرگان خود بود.[۳]

حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب هفتاد و ششم می‌فرمایند: و دیگر حقایق و معارف آگاه اخویم جناب ملّا محمّد قیّوم جان صاحب مرحوم و مغفور در حالت حیات خود بسیار مقبول و منظور این فقیر بوده اشاعت طریقهٔ شریفهٔ را از حد زیاد نموده، الحال فرزند عزیز القدرشان ملّا شمس الحقّ جان شخصی صالح و صاحب نسبت است از جانب این فقیر

---

۱. همان، صفحه ۲۷.

۲. به نقل از یکی از سیّدزادگان.

۳. به نقل از آداب سلوک صفحه ۲۷ با مقداری تصرف.

به توجّه و تعلیم طریقت مجاز است، مراعات صحبت شان بشود امید است که مثمر نتایج گردد.[۱]

آن جناب رحمه الله علیه دعوت خود را در میان کشورهای افغانستان، ایران و پاکستان در اقوام مختلف مانند فارس، افغان، بلوچ، ترکمن و دیگر طوایف شروع کرد. او منبعی از فیض و رحمت لایزال خداوندی و کوهی از استقامت و صدق و روش مصطفوی صلی الله علیه واله و سلم بود. مردم از هر سمت و سو به نزد او و خانقاهش می آمدند و مطلب خود را جستجو می کردند.[۲]

آن حضرت رحمه الله علیه در مدّت مسئولیت خود عدّه ی زیادی را تربیت نمود که هر یک از آنها خود به دعوتگری بزرگ تبدیل شدند. او در راه دعوت، خالصانه کوشش کرد و خلق بسیاری از هر گروه و صنف از فضایل و ارشادات آن حضرت رحمه الله علیه بهره مند شدند.

حضرت شیخ رحمه الله علیه یک مرتبه به نیابت از حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به حج تشریف بردند، و چهارده بار دیگر خودشان تشریف برده اند حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب هفتاد می فرمایند: و دیگر ارجمند و الامناقب جناب ملّا محمّد یوسف جان آقا اصالتاً از جانب خود و جناب ملّا شمس الحقّ جان آقا وکالتاً از جانب خود این فقیر عازم بیت الله شریف اند، به قندهار خواهند آمد...[۳]

---

[۱]. مکتوبات شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۱۱۹.

[۲]. آداب سلوک صفحه ۲۸.

[۳]. مکتوبات شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۱۰۹.

حضرت شیخ رحمه الله علیه چهارده بار نیز مشرف به کعبه الله شد.[۱]

حضرت مولوی عبدالناصر حفظه الله از سید زادگان هستند در مورد حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه فرمودند که ایشان دعوتگر بزرگ بودند و در هر منطقه که تشریف می بردند تحولات بوجود می آمد و طریقهٔ دعوتش به اینصورت بود که به در هر خانه می رفت و مردم را به مسجد دعوت می نمود هر کس برای نماز کاهلی می کرد به زور او را وادار به نماز می کردند.[۲]

حضرت شیخ رحمه الله علیه با اینکه دعوت و تبلیغ می نمود یک مدرسهٔ دینی نیز داشتند و اداره می کردند.[۳]

حضرت سید عبدالله فرزند ایشان می فرماید: پدرم عالم ربّانی و مقتدر و در عین حال بسیار شجاع و پر جرأت بود و همیشه از مستضعفین دفاع می کرد، اگر چه حکومت وقت، احترام بسیاری برای ایشان قائل بود و مناصب خوبی پیشنهاد می کرد؛ اما ایشان فقر را بر قدرت فنا شدنی دنیا ترجیح داده و نسبت به امور حکومتی بی توجّه بودند و طی دوران زندگی پر بارشان خدمات شایسته ای به خلق خدا نمودند و به علّت علاقه ی زیادی که به علم و دانش داشتند برای مدارس دولتی آن منطقه کتاب، قلم و دفتر و غیره تهیّه می کردند و کودکان را مورد نوازش قرار می دادند.[۴]

---

۱. آداب سلوک صفحه ۲۹.

۲. به نقل از یکی از سیّدزادگان.

۳. آداب سلوک صفحه ۴۲۷.

۴. همان، صفحه ۴۲۹.

حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه مسافرتهای در مناطق تربت جام، باخرز، زور آباد، سرخس، بجنورد، مشهد و ترکمن صحرا، ولایت غورات، هلمند و بادغیس و هرات برای تبلیغ و تعلیم داشتند و هنوز ارادتمندانی و خلفای در این مناطق موجود می باشند.

همچنین در جهادها و تحریک مردم برای جهاد شرکت داشتند و هنگام دستگیری حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه ایشان را نیز دولت کمونیستی دستگیر کردند و با حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه به شهادت رساندند.

یکی از کارهای مهم حضرت شیخ شمس الحقّ شهید رحمه الله علیه تجدید چاپ کتابهای جامع السلوك حضرت قطب الاقطاب شاه امان الله رحمه الله علیه و طریقه الراشدین و حجه السالکین و دیگر رسایل حضرت غوث اعظم شاه غوث محمّد رحمه الله علیه می باشد. اگر ایشان چنین کاری انجام نمی دادند در حال حاضر اثری از این کتب وجود نداشت.

حضرت شیخ شهید رحمه الله علیه چهار فرزند داشتند که هم اکنون به تربیب سالکان در خراسان ایران مشغول می باشند در آخر بعضی از نصایح و وصایع و ارشاد از حضرت شیخ شهید رحمه الله علیه به عرض می رسانیم خداوند توفیق عمل عنایت فرماید.

فرمودند: « الدین النصیحه» دین عبارت از خیر خواهی نسبت به مخلوق خداوند عموماً و نسبت به هم کیشان یعنی برادران ایمانی خصوصاً است و وصیّت می کنم شما را به درست کردن اعتقاد مطابق با سیره و سنّت حضرت

رسول محبوب صلی الله علیه و اله و سلم که سعادت دارین منوط به پیروی از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم است.[۱]

وصیّت می کنم شما را که به احکام دین مبین اسلام پایبندی کامل داشته باشید و هر چیزی که شرع مقدس از بندگان خواسته است بدون کم و زیاد اطاعت کنید و راه افراط و تفریط در پیش نگیرید.[۲]

وصیّت می کنم شما را به احکام دین و فروعات آن به طور کامل عمل نمایید و تابع یکی از مذاهب اربعه باشید زیرا که تمسّک به روش سلف باعث نجات از گرفتار شدن در روشها و مکاتب اهل هوی و هوس می گردد، روش بزرگان و سلف صالح متّصل به صحابه و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است و مانع افتادن انسان در گودالهای انحراف و کج اندیشی می گردد و اکثر اهل اسلام همین راه میانه را اختیار کرده اند.[۳]

ای برادران طریقت و مخلصین! بدانید که طریقت تابع شریعت و عمل به شرع، از شرایط اساسی و پایه ی اصلی سیر و سلوک است و باید صوفیانی را که اوامر دینی را مهمل می پندارند و اعمالشان و گفتارشان موافق با شریعت نیست. از اوامر و نواهی شرع شریف با خبر کرده و در پی اصلاح آنها باشیم تا دیگران بدانند که طریقت و حقیقت از شریعت جدا نیست زیرا شریعت همه طریقت و طریقت همه شریعت است.[۴]

---

[۱]. همان، صفحه ۳۱.

[۲]. همان، صفحه ۳۲.

[۳]. همان، صفحه ۳۴.

[۴]. همان،صفحه ۳۵.

ای سالکان راه حقیقت! باید گفتار و اعمال شما شایسته باشد و از گناهان خود توبه کنید.

سالک باید بردبار باشد و فوراً در مقابل هر ناملایمتی به سبب انتقام و زبان درازی واکنش نشان ندهد.[۱]

راهروه باید که در هر حال خدا را حاضر و ناظر بداند، بلکه هر مؤمنی باید همواره در حالت استحضارو مراقبه در حضور حق تعالی باشد.[۲]

ای سالکان عزیز در گفتار و اعمال شما باید تقوا باشد و استقامت در این راه بسیار مشکل است باید مقاومت کنید و نفس را زیر پا کنید تا به مقصد برسید.[۳]

ای عزیزان اهل سلوک به شما توصیه می کنم که در خود یقین و توکّل به وجود آورید و در تمام امور دنیا و آخرت به خدا توکّل داشته باشید، باید که اهل استقامت و ایستادگی باشید.[۴]

در تمام مراحل زندگی خود متمسّک به کتاب الله و سنّت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باشید، محبّت خدا سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و اله و سلم را بر همه ترجیح دهید.[۵]

---

۱. همان،صفحه ۳۶.

۲. همان،صفحه ۳۶.

۳. همان،صفحه ۳۶.

۴. همان،صفحه ۳۶.

۵. همان،صفحه ۳۷.

سالکان باید که رشته اخوّت و برادری را در بین خود حفظ نمایند که این امر شیرازه وحدت و موفّقیت است.[۱]

ای سالکان ! نسبت به ادای حقوق و امانات یکدیگر کوشا باشید.[۲]

در امور اجتماعی مردم صلح طلب باشید و در اختلافات آنها اصلاح به وجود آورید.[۳]

ای سالکان عزیز! زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را الگوی خویش در همهٔ کارها قرار دهید.[۴]

خوش خُلق باشید و با نرمی و ملاطفت با یکدیگر زندگی کنید.[۵]

با مؤمنان با فروتنی و تواضع رفتار کنید و از خدا بترسید و همه امیدوار به رحمت حق باشید.[۶]

ای سالکان ! زهد و قناعت را پیشه خود سازید، ایثار و فداکاری را سرلوحه ی زندگی خود قرار دهید، هرگز کبر و غرور به خود راه ندهید، بر نفس خود مسلّط باشید، دیگران را همیشه بر خود ترجیح دهید، صحبت و مجالست با نیکان خدا را وظیفهٔ خود بدانید مسلمانان را به نیکی یاد کنید، بر هیچ کس عیب نگیرید و از کسی غیبت نکنید، از ایجاد اختلاف بین مردم

---

۱. همان،صفحه ۳۷.

۲. همان،صفحه ۳۷.

۳. همان،صفحه ۳۸.

۴. همان،صفحه ۳۸.

۵. همان،صفحه ۳۸.

۶. همان،صفحه ۳۸.

بپرهیزید، چشمهایتان را از نظر کردن به نامحرم حفظ کنید، گوشهایتان را از کلمات غیر حق دور نگه دارید، در محافل خلاف شرع حضور پیدا نکنید و با صالحان و نیکان همنشینی کنید.[۱]

ای سالکان! وظایف خود را به نیکی انجام دهید، ختم های خواجگان نقشبندی رحمهم الله علیهم اجمعین را بعد از هر نماز صبح، ظهر و عصر بخوانید، ذکرهایتان را کامل کنید و بر سبقاتی که مرشد برای طی کردن راه سلوک به شما تعلیم می دهد پایبندی کنید.[۲]

۱. همان،صفحه ۳۹.

۲. همان،صفحه ۳۹.

احوال شاه دوران حضرت سلطان محمّد منیرشاه

حضرت ایشان چنانکه در حصّه اوّل ذکر شد فرزند ارشد و اوّل حضرت قطب الافراد محمّد انور شاه می باشند، ایشان در سال ۱۳۵۷ هجری قمری به دنیا آمدند، و زیر نظر و تربیت پدر بزرگوارشان رشد نمودند، و دروس شرعی را تا دورهٔ متوسطه در نزد حضرت والد ماجد و خلفای ایشان در منطقه پرچمن به پایان رساندند.

علم تصوف را از نزد عموی بزرگوارشان جناب قطب الارشاد حضرت شاه محمّد معصوم صاحب قدس الله سره العزیز و پدر بزرگوارشان جناب قطب الافراد حضرت حاجی محمّدانورشاه صاحب قدس الله سره الشریف اخذ نمودند و پس از رحلت پدر بزرگوارشان بر مسند ارشاد نشستند و در طول عمر از ایفاء وظیفه که راهنمائی و ارشاد خلق الله باشد دریغ نورزیدند،[۱]

واقعه

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله برادر حضرت فرمودند برادرم مدّتی به سفر رفته بود وقتی پیش حضرت والد آمدند حضرت متوجّه شدند که موهای سر ایشان مقداری از لالهٔ گوش پائین تر آمده اند با عصبانیت فرمود چرا موهای سرتان از لاله گوش پائین تر هستند سریع موهایت را کوتاه کن، ایشان فرمودند:

پدر موهای پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و سلم نیز بعضی وقتها از لالهٔ گوش پائین تر بوده اند و این هم از سنّت ثابت است حضرت والد فرمودند

---

۱. مقدمه مثنوی خلاصه المعارف صفحه ۱۴.

ولی کوتاه کردن ثابت تر است، حضرت سلطان منیر شاه سریعاً رفتند و موهای خود را کوتاه کردند و تعدادی از خلفا را واسطه کردند تا پدر از او در گذر شود و او را ببخشد چنانکه آنها واسطه شدند و حضرت او را بخشید.[۱]

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه برای ترویج طریقت زحمات بیشماری می کشیدند و سفرهایی به زابل ایران، زاهدان ایران و چخانسور افغانستان و خیلی از شهرهای افغانستان داشتند.

چنانکه منقول است وقتی ایشان ارادهٔ سفر به ایران را داشتند خلفا و مریدان ایران حتی از مازندران در زابل کنار مرز ایستاده بودند و انتظار شیخ را می کشیدند در آن زمان نه تلفنی و نه موبایلی وجود داشت ولی رابطهٔ ایشان با شیخ آنها عجیب بود، و محبّت بیش از اندازه با شیخ خود داشتند و این اخلاصی است که در وجود مریدان و خلفای آن زمان بود.

جناب خلیفه ملک داد حفظه الله فرمودند یک بار حضرت سلطان منیر شاه صاحب رحمه الله علیه به زاهدان آمده بودند حضرت مولانا قمرالدین رحمه الله علیه و حضرت مولانا عبد العزیز رحمه الله علیه به دیدن ایشان آمدند و لحظات زیادی از ایشان کسب فیض کردند.

واقعات اسارت

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه به نمایندگی از طرف حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه به اطراف می رفتند و مردم را برای جهاد بر علیه

---

۱. به نقل از ملفوضات حضرت مرشد بزرگوار حفظه الله.

حکومت کمونیستی روسیه تحریک می کردند و خود ایشان نیز در چندین درگیری بر علیه حکومت شرکت داشتند و در زمان دستگیری حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه ایشان را نیز گرفتند و مدّت زیادی در زندان بودند روزی یکی از سران کفر ایشان را در زندان دیدند. و او را شناختند با ضمانت خود او را به بیرون با فاصلهٔ دور از پایگاه کمونیستی بردند و گفتند بروید شما آزاد هستید حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه متوجّه نشدند و فرمودند دیگران چه؟ آن درجه دار گفت به احتمال زیاد آنها کشته می شوند تو فرار کن حضرت فرمود چرا اینکار را می کنی درجه دار گفت تو مرا نمی شناسی ولی من تو را می شناسم، من یک شبی تنها و گرسنه بودم به منطقهٔ شما آمدم شما مرا با احترام غذا و جای خواب دادید و از دین و غیره از من نپرسیدید، و صبح من از آنجا رفتم حالا من یک درجه دار بزرگ هستم این کار من در عوض عمل شماست بروید، تقدیر بر این بود که حضرت سلطان محمّد منیر شاه صاحب رحمه الله علیه با آن حضرات شهید نشوند و آزاد شدند.[1]

واقعه

حضرت سلطان محمّد منیر شاه رحمه الله علیه مدّتی در شهر نیمروز افغانستان بود روزی یک اسلحه ای از پیش سربازی گم شده بود، حاکم ظالمی بود، مردم را اذیت می کرد که باید اسلحه پیدا شود، در آخر به مردم اعلام کرد شما که شیخی دارید اگر واقعا او شیخ بزرگی است چرا از او

۱. به نقل از برادرزادهٔ ایشان.

نمی خواهید که به شما کمک کند تا اذیت و آزار نشوید تعدادی جمع شدند و پیش حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه رفتند ایشان دعا کردند و فرمودند به او بگوئید دوباره اسلحه های خود را چک کند وقتی حاکم اسلحه‌ها را نگاه کرد اسلحه ها سر جایش بود.[۱]

واقعه

یکی از خلفای ایشان نقل کردند که من و چند نفر دیگر از ایران به طرف پرچمن افغانستان حرکت کردیم هوا سرد بود با هزاران مشقّت از کوهها رد شدیم خیلی خسته شده بودیم تا اینکه خود را به خانقاه حضرت سلطان منیر شاه جان رحمه الله علیه رساندیم حضرت را دیدار کردیم برای ما داخل قوریی کوچک که حدود چهار استکان چای داخل آن جای می شد آوردند من در دلم گفتم خستگی راه را نگاه کن و این قوری چایی هیچکدام از ما را کفایت نمی کند مثل اینکه همین وسوسه در دل دیگر همراهان آمده بود، حضرت شروع به صحبت کردند و ما چای می خوردیم ما اینقدر چای خوردیم که تمام بدن ما عرق کرده بود و دیگر نمی توانستیم چای بخوریم تا اینکه یکی از رفقا درب قوری را برداشت و داخل آن را نگاه کرد که این چایها از کجا می آیند حضرت سلطان صاحب رحمه الله علیه با عصبانیت فرمودند شما که سیر نمی شدید برای چه داخلش را نگاه می کنی، همان لحظه فهمیدم که هر چه بر دل ما آمده بود به ایشان کشف شده بود و در دلم استغفار کردم.

---

۱. به نقل از جناب مولوی عبد الناصر حفظه الله برادرزادهٔ ایشان.

واقعه

می گویند وقتی حضرت سلطان منیر شاه صاحب رحمه الله علیه مدّتی به نیمروز آمده بود حاجی وکیل دوست محمّد خان گرگیج رحمه الله علیه پیش ایشان رفته بودند و به ایشان گفتند تو چطور پیری هستی به آسمان نگاه کن هواپیماهای روسیه بالای سر ما پرواز می کنند و تو هیچ کاری نمی کنی ایشان فرمودند شما نمی بینید، دستان ما بسته است، تقدیر همینگونه رقم خورده از ما هیچ کاری بر نمی آید.

محبّت با مریدان

جناب صوفی فتح محمّد لادیزی می گوید: روزی فرزند یکی از مریدانِ حضرتسلطان محمّد منیر شاه جان رحمه الله علیه مریض شده بود و پزشکان از علاج وی ناامید شده بودند، من و آن مرید پیش حضراتی که بودند برای دعا رفتیم و آن مرید هر جا گریه می کرد و حضرات دعا می کردند، در آخر پیش حضرت سلطان محمّد منیر شاه جان رحمه الله علیه رفتیم، مرید خود را در بغل ایشان انداخت و گریه کرد. حضرت مانند پدر مشفق فرمود چه شده ای مرید؟ گفت فرزندم می میرد، حضرت دعا کردند و فرمود انشاءالله خوب می شود ناراحت نباش،مرید گفت فرزندم می میرد و شما هیچ کاری نمی کنید و می گوئید ناراحت نباش و سریع حرکت کردند و گفتند من دیگر پیش شما نمی آیم و بیرون رفتیم وقتی داخل کوچه رسیدیم دیدیم سبحان الله حضرت صاحب پشت سر ما منزل را با عجله ترک کرده اند که کفش پای ایشان نبود وقتی آن صحنه را دیدم بی اختیار به گریه افتادم که حضرت

صاحب چقدر مریدانش را دوست دارد و ما چه کاری کرده ایم. حضرت صاحب آن مرید را بغل کرد و فرمود بچه ات حالش خوب است اصلاً ناراحت نباش و او را آرام کردند، وقتی ما به بیمارستان رفتیم حال فرزند مرید خوب شده بود.

محبّت با مردم عوام

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه خانه ای در زاهدان ایران داشتند و دروازه این خانه شبانه روز برای مردم باز بود و در هر حالت به ملاقات مردم می آمد و هر کسی وارد خانۀ ایشان می شد برای هر مقصدی بی نصیب از آنجا نمی رفت و همچنین ایشان صاحب جذبات بودند و هر شخص که سنگ دل هم بود با یک بار گفتن « اَللهُ » بدنش به لرزه می افتاد و حالت جذب برایش می آمد.

وفات حضرت رحمه الله علیه

حضرت سلطان محمّد منیر شاه صاحب رحمه الله علیه پس از مدّتها که مریض بودند و اکثراً کسالت داشتند، در روز دوشنبه تاریخ ۱۷ شعبان ۱۴۲۷ هجری قمری دارفانی را وداع گفتند و چون شب هنگام بود روز سه شنبه صبح ساعت هشت و چهل دقیقه با حضور حضرت شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید حفظه الله و تعداد بیشماری از علما و خلفا و مردم نماز جنازه برگزار شدو ایشان را به نیمروز افغانستان بردند و در دشت مولانا به خاک سپردند.

فرزندان ایشان رحمه الله علیه

فرزند اوّل ایشان رحمه الله علیه محمّد نصیر جان حفظه الله است که در سیستان به تربیت مریدان مشغول می باشند و فرزند دوم محمّد ولی جان حفظه الله هستند و فرزند سوم شهید امان الله جان رحمه الله علیه هستند و فرزند چهارم عبدالباقی جان حفظه الله هست.

احوال مجاهد شهید حضرت حاجی محمّد سرورجان رحمه‌الله

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند سوم حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه می باشند. به نقل از مقدمهٔ خلاصه المعارف ایشان در سال ۱۳۷۶ هجری قمری به دنیا آمدند، و در سن طفولیت به سر می بردند که والد ماجدشان از دنیا رحلت نمود، سپس ایشان زیر نظر و تربیت برادران بزرگوارشان به سن رشد رسیدند و تا دورهٔ متوسطه در مدارس دولتی مشغول تعلیم بودند و بعد از آن مشغول دروس شرعی گردیدند، تا اینکه کودتای ننگین هفت ثور در افغانستان به وقوع پیوست و ایشان همراه برادران در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی به کشور جمهوری اسلامی ایران هجرت نمودند، و پس از آن جهاد مقدس علیه رژیم کمونیستی را آغاز نموده و در طول دوران سیاه رژیم سر سپرده و مزدور روس ایشان به جهاد مقدس مشغول بودند در تمام این مدّت به حیث فرمانده جهادی ایفاء وظیفه می نمودند.

حضرت حاجی سرور جان اخذ تصوف را از نزد برادر بزرگوارشان جناب قطب‌العارفین حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب دامت برکاتهم نموده‌اند.[1]

در منزل خود اکثراً کتب شرعی و کتب تصوف داشتند و به کثرت کتب مطالعه می کردند و عالمی بلند پایه بودند هم از لحاظ علوم شرعی و هم از لحاظ علم عرفان نظری و در جلسات نیز صحبت می کردند و خود ایشان کم

۱. مثنوی خلاصه المعارف صفحه ۱۵.

جسّه و کم خوراک و کم خواب بودند و هر کس در همراهی با ایشان نمی‌توانست استقامت کند.

به فرمودهٔ خود ایشان رحمه الله علیه من چهارده، پانزده ساله بودم که برای جهاد آماده و حاضر بودم.

حضرت حاجی سرور جان رحمه الله علیه بعضی اوقات به ایران می آمدند و با حضرت مولانا عبدالعزیز ملّازاده و آیت الله کفعمی نشستهایی داشتند و این حضرات تا حدّ توان حضرت حاجی سرور جان را حمایت می کردند اوّلین کمکی که در عیدگاه زاهدان برای مجاهدین افغانستان توسط حضرت مولانا عبدالعزیز رحمه الله علیه جمع آوری شد تحویل حضرت حاجی سرور جان دادند و برای ایشان دعای فتح و پیروزی کردند.

تشویق مردم

در سن جوانی گروه جهادی داشتند و کوههای پرچمن شریف را مرکز خود قرار داده بودند، به فرمودهٔ ایشان رحمه الله علیه مردم باعث می شدند که تا وقتی ما زنده هستیم در برابر کفر جهاد کنیم وقتی مردم فهمیدند که ما جهاد می کنیم برای ما نان و گوسفند و دیگر چیزها در حدّ توان کمک می کردند ما می دیدیم که نان گرم خود را برای ما می آورند و خودشان نان مانده می خوردند یا روغن گوسفند برای ما می‌آوردند و خودشان روغن نباتی می خوردند ما بیشتر تشویق می شدیم حتی روزی پیرزنی یک بُز که زائیده بود برای ما آورد یکی گفت حتماً حیوان زیاد دارد ولی آن پیرزن گفت نه به خدا من فقط همین را دارم و این را برای شما آورده ام بعضی

ناراحت شدند و گفتند: که مادر چرا اینکار را می کنید پیرزن جواب داد من مگر از دیگران کمترم.

توکل و تعصّب در برابر کفر

حضرت حاجی محمّد سرور رحمه الله علیه هیچ وقت برای خود نگهبان نمی گذاشت با اینکه فرماندهٔ بزرگی بود و در آن زمان خیلی دنبالش را داشتند که او را شهید کنند و حتی در شهرها اسلحهٔ کمری با خود به همراه نداشتند و می فرمود مرگ دست خداست.

یکی از ایشان سئوال کرد شما سوار ماشین تنها و بدون اسلحه، اگر کسی جلوی شما را بگیرد شما چکار می کنید ایشان فرمود من هیچ وقت تسلیم کفر نمی شوم حتی شده با همین ماشین به آنها حمله ور می شوم.

درویشی و ساده زیستی

ایشان رحمه الله علیه یک دست لباس را تا شش ماه می پوشیدند و لباس برای تعویض به همراه نداشتند و خود و لباسها را در چشمه های کوهها می‌شستند و هر کس ایشان را می دید اسماً می شناخت ولی وقتی او را می‌دید نمی دانست که ایشان فرماندهٔ بزرگی است اکثراً در جلسات بزرگ گوشه ای می نشست و طریقهٔ نشستن ایشان به صورت مظلومانه بود.

تنفّر از بدعات و شرک

برادر زادهٔ ایشان فرمودند: ما از منطقه ای می رفتیم رانندهٔ ماشین یک جایی از جاده منحرف شد عموی ما حضرت حاجی محمّد سرور شاه صاحب رحمه الله علیه فرمود چرا به بی راهه می روی راننده و مردم همراه گفتند: درختی بزرگ سر راه هست و از آنجا ماشین رد نمی شود هر ماشینی از آنجا

برود چپ می کند. آن درخت را دیدیم پر بود از نخ که گره خورده بودند و مردم ساده برای حاجت به آن بسته بودند حضرت رحمه الله علیه فرمودند: من این درخت را انشاءالله قطع می کنم، مردم گفتند: هر کس به این درخت دست بزند به این نیّت که آن را ببرد دستش می شکند ایشان فرمود پس بگذارید دست من بشکند رفتند و درخت را دست زدند و قول دادند که من این درخت را می برم، هنگام برگشتن همراه با وسایل جای درخت پیاده شدند و ما را گفتند شما بروید من کارم را انجام بدهم می آیم.

حکم شرعی باید اجرا شود

حضرت حاجی صاحب در بین مجاهدان خود دو نفر داشتند که خیلی دلیر و شجاع بودند و در خیلی جنگها دلیری خود را به اثبات رسانده بودند در منطقهٔ ایشان شخصی آسیابان بود که زنی نسبتاً زیبا داشت مدّتی بعد کسانی متوجّه شدند که این دو مجاهد دلیر با این زن اعمال مخفیانه دارند آسیابان چیزهایی متوجّه شد و از آنجا کوچ کردند و در منطقه ای دیگر شغل آسیابانی را شروع کردند این دو نفر عصبانی شدند و مخفیانه به آن منطقه رفتند و با همکاری زن آسیابان شوهرش را کُشتند و دوباره به منطقهٔ خودشان برگشتند ملّای منطقه نامه ای برای حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه فرستادند که این مسئله را بررسی کند ایشان شخصی را برای تحقیق گذاشتند ولی بی فایده بود، لذا خود ایشان شروع به تحقیق کردند و اعلام فرمودند: که آنها را پیدا کردم زیرا متوجّه شده بودند که این دو نفر همان شب گم شده اند و نزدیک صبح برگشته اند وقتی ایشان را دستگیر کردند، و

زن را آوردند همه به جرم خود اعتراف کردند با هماهنگی جمعی از علما حکم ایشان را صادر کردند که هر سه باید به قتل برسند همه ناراحت شدند که شما چطور مجاهدان دلیر خود را می کُشید فرمودند:

اگر پسرم حبیب الرحمن این کار را می کرد او را می کُشتم و خود ایشان یک تیر به یکی و یکی به دیگری زدند و بعد فرمود هر کس از مجاهدان نفری پنج تیر به آنها بزند و هر سه نفر را کُشتند.

حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه در فتوحات بسیاری شرکت داشته اند به نقل از کسانی که همراه ایشان بوده اند و از خود ایشان شنیده اند به اختصار نقل می کنیم که خداوند متعال چه نصرتهای شامل حال ایشان کرده است.

محاصره در شرافت کوه افغانستان

یک بار جاسوسان کمونیستی توانستند منطقهٔ این بزرگواران را شناسایی کنند سه هلیکوپتر موشک انداز وارد همین درّه شدند. و موشک پرتاب می کردند اسلحه های ما در برابر آنها جوابگو نبود امید ما فقط به خدا بود که ناگهان دیدیم یک هلیکوپتر هنگام دور زدن به کوه اصابت کرد و منفجر شد هلیکوپتر دیگری چون به سطح زمین نزدیک بود یکی از مجاهدین توانست با آرپیجی آن را بزند و دومی منفجر شد هلیکوپتر دیگر فرار کرد و تا مدّتها به آن طرف نمی آمدند فکر می کردند ما موشک ضد هوایی داریم و آنها را توانسته ایم بزنیم.

نصرت الهی را خودمان با چشم دیدیم

در اوایل زمان نور محمّد ترکی ما سی نفر بودیم و ده نفر ما مسلح بودند، وقتی در منطقهٔ فراه رود پرچمن رسیدیم، دیدیم در محاصره کمونیستها هستیم نه راه پس داشتیم و نه راه پیش، محاصره تنگ تر شد، همهٔ ما شروع به دعا کردیم پس از دعا دیدیم نیروها همه ما را ترک کردند و رفتندماتعجب کردیم بعد فهمیدیم که همین لحظات حفیظ الله امین[1]، نور محمّد ترکی را کُشته و خودش به جای او نشسته و رئیس جمهور شده است به مصداق «اشغل الظّالمین با الظّالمین» خداوند متعال دعاهای ما را مستجاب فرمودند و ظالم را با ظالمی دیگر گرفتار کرد، نصرت الهی را خودمان با چشمان مشاهده کردیم.

نصرت الهی شامل حال همهٔ مجاهدین شد

در منطقه شوز افغانستان همهٔ مجاهدین جمع شده بودند من می خواستم بین آنها اتحاد و همبستگی و همکاری باشد. جاسوسان کمونیستی متوجّه شده بودند و با تانکها و نفربرهای بیشماری همهٔ ما را محاصره کردند، همه با هم با مأمورین روسی درگیر شدیم فضل خداوند شامل حال ما شد و یک مجاهد حتی زخمی نشد در عوض تعداد هفت تانک و خیلی ماشین های نظامی آتش گرفتند و از بین رفتند و همه عقب نشینی کردند و ما منطقه را ترک کردیم.

---

۱. امین مردی شراب خوار بود و به اسمای خداوند توهین می کرد و حتی برای نماز بعضی مردم دولتی سخت گیری می کرد.

دلیری و محبّت همسنگر

یک بار از راه هوایی و زمینی به شرافت کوه حمله می شود تانکهای زیادی از پائین توپ می زدند و هواپیماها بمباران می کردند، تا اطمینان پیدا کردند که اکثر ما مرده ایم، ما فرمانده ای داشتیم به نام احمد شاه (که معروف و مشهور به قاضی) و حاجی محمّد شاه بود هنگام درگیری ایشان تکبیر می گفتند و به وجد می آمدند، ایشان با دوربین نگاه کردند و به ما گفتند اسلحه ها را پُر کنید و آماده باشید که پیاده نظام به طرف ما می آیند هر وقت من گفتم شما تیر اندازی کنید وقتی پیاده نظام نزدیک شد حاجی محمّد شاه تکبیر گفتند و همه شروع به تیر اندازی کردند حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه متوجّه می شوند که از سنگر حاجی محمّد شاه تیر اندازی نمی شود احتمال می دهد که تیر خورده در همان موقعیّت حسّاس از میان تیرهای دشمن رد می شود و خود را به سنگر حاجی محمّد شاه می رساند می بیند که او سنگی برداشته و به اسلحه می زند و اسلحه را دشنام می دهد وقتی حضرت حاجی محمّد سرورجان را می بیند می گوید فکر کردی من ترسیده ام و تیر اندازی نمی کنم حضرت حاجی صاحب می‌فرمایند: نه فکر کردم زخمی شده ای، حاجی محمّد شاه می گوید گلگدن اسلحه گیر کرده است. در همین جنگ خیلی از سربازان روسی را می کشند و از آنجا فرار می کنند.

فتح پرچمن شریف اوّلین فتح افغانستان

وقتی ما اراده کردیم که پرچمن را فتح کنیم بعضی از مردم خبر شده بودند، من تنها پیش بعضی از بزرگان می رفتم در راه مژگان بودم که شخصی را دیدم درویش مانند و عمامهٔ خود را به کمر بسته و یک اسلحهٔ سرپُر قدیمی دارد بعد از سلام به او گفتم کجا می روی او گفت برای جنگ و آزادی پرچمن، من گفتم با این اسلحه ؟ این اسلحهٔ تو که یک بار بیشتر شلیک نمی کند آن درویش گفت شش ماه است که من این اسلحه را پُر کرده ام و منتظر چنین روزی بودم همان یک بار هم کافی است که به طرف کفر یک تیری بزنم، وقتی پیش بزرگان رسیدم و این واقعه را تعریف کردم ایشان فرمودند پرچمن فتح شد.

وقت حمله فرا رسید ما از جبهٔ شرافت کوه حرکت کردیم و تعداد ما چهل نفر بودند وقتی به منطقهٔ مژگان رسیدیم تعداد بیشماری مردم را دیدیم که داس و چوب و هر چیز که داشتند برداشته بودند بعضی آرد و غذا و غیره داشتند، اسلحه های دشمن را بررسی کردیم آنها مسلسل و غیره داشتند ولی اسلحه های ما همه پنج تیر و سرپُر و یازده تیر بودند، وقتی مردم را نگاه کردم که با چه ذوق و شوق و عشق شهادت آمده اند گفتم حیف است که اینها را از دست بدهیم وقتی اینها هجوم بیاورند آنها با اسلحهٔ مسلسل، همهٔ اینها را شهید می کنند با قاضی محمّد شاه مشورت کردم و او با نیروهایش جلوی مردم را گرفت من یک اسلحهٔ ژ ـ سه داشتم نیروهای کمونیستی همه چادر زده بودند و هوا خیلی سرد بود من بالای کوه رفتم و داخل خشاب اسلحه

تیرهای رسام گذاشتم تا هر جا که می‌خورند بلکه آتش بگیرند در حالی که هوا خیلی خیلی سرد بود و این فقط گمانی بود خیلی بالای کوه دعا کردم وقتی اوّلین تیر را شلیک کردم به قدرت خداوند متعال به خیمه خورد و خیمه آتش گرفت، پس از هفتمین تیر که شلیک کردم به انبار مهمّات آنها خورد و انبار مهمّات آنها منفجر شد وحشت در دشمن افتاد و حاجی قاضی محمّد شاه نیز حمله کردند یک مسلسل چی شروع به تیراندازی به طرف مجاهدین کرد به قدرت خدا آن را زدم در آنجا خیلی از فرماندهان بزرگ کمونیستی اسیر شدند. اکثرشان کشته شدند و بعضی فرار کردند و این اوّلین فتح در افغانستان بود. فضل و احسان خداوندی شامل حال ما شد و پرچمن از حکومت کمونیستی آزاد شده پس از این فتح مجاهدین صاحب مهمّات و اسلحه شدند و فتح های دیگر صورت گرفت و مجاهدین دیگر نقاط بیشتر تشویق شدند و نقاط دیگر پشت سر هم فتح می گردید.

فتح فرماندهی تیورهٔ غور

این فرمانداری در قلعهٔ بزرگ قرار داشت سران کفر خانواده های خود را نیز در آنجا جا داده بودند ما توانستیم این قلعه را محاصره کنیم ولی فتح نمی‌شد اسلحه های مهم ما یک خمپاره انداز بود که نه گلوله داشت و یک دوشیکا بود که خراب بود و فرماندهی تیوره مرکز نظامی مهم بود که تمام سیستمهای مخابراتی و غیره همانجا بود و از راه هوایی برای آنها تجهیزات و غیره می فرستادند.

اکثر مجاهدین ناامید شده بودند که اینجا فتح نمی شود لحظاتی در شب خواب رفتم در خواب سه شخص سفید ریش آمدند و به من گفتند چرا می‌ترسی مگر تو به حق نیستی و به حق نیامدی، با دیدن این خواب خیلی امیدوار شدم و مطمئن شدم که این فرمانداری فتح می شود اوّلین خمپاره را شلیک کردیم و همه با هم یکصدا تکبیر گفتیم که صدای تکبیرات تا فرسنگها می رفت به قدرت خدا اوّلین خمپاره روی چهار چوب در اتاقی خورده بود که فرماندهان در آن جلسه داشتند و یکی از آنها زخمی شده بود، دومین گلوله با صدای تکبیر شلیک شد، به قدرت خداوند متعال بر روی اسلحه خانهٔ و مهمّات آنها اصابت کرده بود، سومین با صدای تکبیر شلیک شد به قدرت خداوند بر روی خانه معاون فرماندار خورده بود، وقتی می بینند هیچ کاری نمی شود جلسه می گیرند که تسلیم شوند و از صددرصد، سی درصد مخالفت می کنند

وقتی آخرین خمپاره را شلیک کردم به قدرت خدا روی مخالفین تسلیم، خورده بود بعد از فتح اینها خودشان جریان اصابت خمپاره ها را برای حضرت رحمه الله علیه و دیگر مجاهدان تعریف می کردند.

فتح ولایت فراه و شجاعت حضرت رحمه الله علیه

مجاهدین حدود صد نفر بودند فرماندار فراه گفته بود بیائید ما تسلیم شما می شویم ولی هیچکس جرأت نمی کرد چون تعداد کم بودند و اگر آنها متوجّه می شدند همه را شهید می کردند در آخر حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه سوار یک ماشین جیپ شدند و با سه نفر به طرف

شهر حرکت کردند می فرمایند وقتی وارد شهر شدم تعداد بیشماری تانک در اوّل شهر مرتب چیده شده بودند، ولی با آن همه نیرو و تجهیزات با احترام دیدم فرماندار با دستهٔ گلی آمد و آن را در گردن من انداخت و کلیدهای انبارهای شهر را تحویل من داد با جوش و خروش قدم بر می داشتم و سورهٔ نصر را می خواندم به همهٔ آنها قول دادم که در امان هستید و شهر فراه را از آنها تحویل گرفتم.

دلیریهای حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه و واقعات جهادی ایشان یک کتاب جداگانه ای می خواهد احقر به اختصار برای معرفی ایشان ذکر کردم.

از فرموده هایی که مکرراً تکرار می فرمود: مرگ دست خداست.

می فرمودند: شما جوانان شرم نمی کنید شما در شهر بزرگ شده اید صاحب عقل و فراست هستید من یک بچهٔ کوهستانی بودم و در دشت و کوهها بودم چهاردهٔ پانزده سال بیشتر نداشتم که در جهاد شرکت داشتم حالا ما پیر شده ایم نوبت به شما رسیده است.

می فرمودند: در جنگ و جهاد مرد نیاز به اسلحه ندارد.

می فرمودند: مجاهدین به جهاد ادامه دهند دین خدا احتیاجی به نصرت ندارد ما محتاج هستیم این آمریکاییها نیز از این جا با خواری و فلاکت بیرون می روند.

واقعه شهادت و فرزندان

چند روز قبل از شهادت در جلسه ای نشسته بودند یکی به ایشان رحمه الله علیه گفت حاجی صاحب بعضی عالم شدند بعضی مرشد شدند و فعالیت می کنند شما به هیچ جا نرسیدید، ایشان فرمودند مگر جهاد و شهادت درجهٔ کوچکی است، شخص گفت شما که شهید هم نشدید، ایشان فرمودند دوستان و همسنگران من همه شهید شدند برای خدا کاری ندارد که ما را هم درجهٔ شهادت نصیب فرماید.

قبل از شهادت هر کس ایشان را دیده بود نوری در صورت ایشان می‌درخشید. وقتی حضرت حاجی صاحب رحمه الله علیه به طرف نیمروز می‌آیند مثل همیشه تنها با یک ماشین بدون همراه و بدون اسلحه می خواهند به دیدن برادر خود [1] بروند که نزدیک منزل تعدادی وطن فروش ایشان را شهید می کنند. واقعهٔ شهادت ایشان در تاریخ ۲۹ شوال ۱۴۳۰ هجری قمری و مزار مبارکشان در نیمروز منطقهٔ دشت مولانا می باشد.

حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه صاحب سه پسر هستند: به ترتیب سنّی حبیب الرحمن جان است که حدود بیست و هفت سال دارد، دوم محمّد جان است حدود دوازده سال دارد و سعید الرحمن جان است که حدود شش سال دارد.

---

۱. منظور جناب قطب العارفین حضرت بشیر شاه صاحب دامت برکاتهم است.

احوال حضرت امان الله جان شهید رحمه الله

ایشان فرزند حضرت سلطان محمّد منیر شاه رحمه الله علیه بن حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه بن حضرت شاه ولی الله رحمه الله علیه بن حضرت شاه امان الله رحمه الله علیه هستند.

تولّد ایشان در تاریخ ۱۳۴۳ هجری می باشد دروس شرعی ابتدایی را در کنار پدر بزرگوار و خلفای بزرگوار می خواندند و از توجّهات پدر بهره می‌بردند چون ایشان صاحب عقل و فهم و فراست بودند پدر بزرگوار خیلی به ایشان توجّه داشتند. سن کوچک ولی فکر بزرگ بود، در سنّی که ایشان قرار داشتند هر جوانی فکر شهوت رانی و عشق و تماشا است ولی ایشان در فکر جهاد و فعالیت و عشق شهادت بودند. در سن هیجده سالگی بودند که در فعالیت های فرهنگی مجاهدین شروع به کار کردند پس از مدّتی وارد دفتر سازمان نجات ملّی شدند در ضمن این فعالیتها همیشه کتب شرعی درسی همراه ایشان بودند و هر جا که عالمی می دیدند درس هم می خواندند.

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه چون فهم و درک ایشان را دیدند او را به رهبر سازمان به صورت نمایندهٔ منطقه معرفی کردند، رهبر سازمان وقتی زحمات و اخلاص ایشان را می دیدند. بیشتر شیفتهٔ او شدند و حساب ویژه ای برای حضرت امان الله جان باز کرده بودند، حتی که معاون ایشان بدون مشورت حضرت امان الله جان کاری انجام نمی داد.

در سن بیست و یک سالگی بودند که شش شهر تحت پوشش سازمان نجات ملّی قرار گرفتند، و مرکز توزیع کنندهٔ اسلحه برای مجاهدین این

شهرها تعیین شدند. ایشان رحمه الله علیه به کشور پاکستان می رفت و اسلحه و تجهیزات برای مجاهدین می آوردند.

حضرت امان الله جان جوانی شجاع و نترس بودند با همراهانی که داشتند چندین مرتبه در راههای فرعی که اسلحه و تجهیزات برای مجاهدان می‌آوردند با دشمن درگیر می شدند مختصراً از واقعات ایشان ذکر می کنیم:

واقعه

در زمان جنگ روسیه بعضی از مجاهدین در رباط مرز سه کشور ایران، پاکستان، افغانستان پایگاه زده بودند وقتی هواپیماهای روسیه به آنها حمله کردند، تنها پایگاه ایشان بود که تا آخرین لحظه می جنگید.

واقعه

یک مرتبه با سواریها که بار زده بودند و اسلحه های فراوانی حمل می کردند در میان مرز زابل ایران و خسرو پاسک شهر فراه سه شبانه روز با نیروهای کمونیستی درگیر شدند و خیلی از ماشینهای دشمن را منهدم کردند و سه نفر از مجاهدین در این جنگ زخمی شدند و توانستند تجهیزات را سالم به مقصد برسانند.

واقعه

یک روز در دشت بکواه که مرکز سه فرماندهی بود در کمین گاههای کمونیستها محاصره شدند و دو شبانه روز درگیر شدند و توانستند از آنجا فرار کنند. و در شهر نیمروز افغانستان سه مجاهد شهید شد و از آنجا با نصرت الهی توانستند بروند. همچنین حضرت امان الله جان در منطقهٔ شرافت کوه در درگیرهای جهادی شرکت می کردند و دلیرانه کنار مجاهدین می جنگیدند.

نقشه های ترور

از سال شصت و چهار تا هنگام شهادت جاسوسان اطلاعات کمونیستی کی جی بی دنبال این جوان دلیر را داشتند و ایشان را تعقیب می کردند، یکبار با همکاری عوامل خود در پاکستان ایشان را خواستند ترور کنند که موفق به این کار نشدند.

مدیریتهای نظامی

حضرت امان الله جان رحمه الله علیه با آنکه سن کمی داشتند ولی علم و فکر بزرگی داشتند و هنگام مسافرتهای جهادی خود گروههای دیگر را نیز مدیریت می کردند و گروههای دیگر سازمان نجات ملّی به ایشان اعتماد داشتند حتی که معاون سیاسی و امریت نظامی سازمان بدون نظر ایشان کاری انجام نمی دادند.

اتحاد و انسجام بین مجاهدین و تشکیل گروههای جهادی

حضرت امان الله جان رحمه الله علیه کسی هستند که باعث شدند در میان مجاهدین پرچمن و اطراف آن و مناطق فراه و هرات اتحاد و همبستگی بیاورند و هر کس خود سرانه کاری انجام ندهد و همه هماهنگی و همبستگی با هم داشته باشند.

و ایشان رحمه الله علیه با تشویق کردن مردم بلوچستان افغانستان برای جهاد توانستند گروههای جهادی در این مناطق تشکیل کنند و همچنین در شهرهای مرزی پاکستان برای دعوت به جهاد می رفتند و در تشویق و ترغیب آنها خیلی فعالیت می کردند.

از خصوصیات ایشان

مجاهدینی که همراه ایشان بودند آنها خود را مانند برادر هم داشتند اگر کوچکترین اختلاف نظری بین مجاهدین پیش می آمد سریعاً آن را حل می کردند و بین مجاهدین همراه خود الفت و برادری ایجاد می کردند و مجاهدین گروههای دیگر را نیز تشویق به این اعمال می کردند.

مسائل شرعی و جهاد

حضرت امان الله جان در هر حالت که بودند کسی که نماز را ترک می کرد او را همراه خود نمی برد و آن شخص را به عنوان مجاهد نمی فهمید و تأکید به نماز و مسایل شرعی می کردند و می فرمودند: کسی که برای مسایل شرعی ارزش قایل نمی شود جهاد او به درد نمی خورد توجّه به لباس مجاهدین و ریش مجاهدین نیز داشتند که باید متابعت با سنّت باشند و از کشیدن سیگار خیلی تنفر می کردند.

اخلاص نیّت

حضرت ایشان رحمه الله علیه از کوچکی با اخلاص و یقین کامل در راه جهاد قدم برداشته بودند و تا آخر در این راه استقامت کردند سازمان حقوقی برای مجاهدین تعیین کرده بود و یک حقوق برای مسئول آنها که از آن جمله حضرت امان الله جان رحمه الله علیه بودند ولی ایشان حقوق خودشان را نیز برای مصارف مجاهدین خرج می کردند،

حتی یک وقتی برای مصارف و خرج مجاهدان به مشکل افتادند طلاهای همسر خود را که اموال شخصی او بودند برای مخارج مجاهدین فروختند.

یکی دو مرتبه وقتی با پول فراوانی به منزل می آید خانوادهٔ ایشان چیزی می خواهند ولی ایشان می فرمایند پولی نیست وقتی خانواده می گویند این پولها مگر کم می شوند ؟ می فرمایند اینها مال ما نیست مال مجاهدین هستند.

این اخلاص ایشان را مدیران سازمان و مجاهدین و غیره وقتی می دیدند به ایشان اعتماد بیشتری می کردند.

کفر کفر است و فرقی ندارد

حضرت امان الله جان رحمه الله علیه در پایگاه خود تابلوی زده بودند و بر روی آن نوشته بودند « مرگ بر آمریکا » یکی از فرماندهان مجاهدین به ایشان اعتراض کرد که بنویس مرگ بر شوروی در حال حاضر خیلی کمک برای مجاهدین از آمریکا می رسد، ایشان فرمودند کفر کفر است و آمریکا با شوروی هیچ فرقی ندارد.

ذکر در جهاد

شخصی به نام اکبر می گوید من از قدیم همراه ایشان بودم و تا هنگام شهادت در کنارشان بودم همیشه در حال ذکر بودند و شهادتین را همیشه ذکر می کردند. هر جا کتاب درسی همراهشان بود و هر جا عالمی می دید درس می گرفت.

شهادت

حضرت امان الله جان در تاریخ ۶۷/۴/۲۵ برابر با یکم ذالحجّه هنگام برگشت از پاکستان که با تجهیزات فراوانی به طرف افغانستان می آمدند با همکاری مزدوران وطن فروش به دست کمونیستها شهید شدند. مزار ایشان در زاهدان ایران در قبرستان قدیمی منطقهٔ شیرآباد می باشد.

در هنگام شهادت کتاب هدایه (که از کتب درسی ایشان بود) پر از خون کنارشان افتاده بود.

چاپ کتب

ایشان رحمه الله علیه رسالهٔ نفیسهٔ حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه را تجدید چاپ کردند که ابیات پرمعارف است و همچنین کتابی که عموی ایشان حضرت حاجی محمّدبشیر شاه دامت برکاتهم نوشته بودند مسمی به هدیه السالکین که مختصری از خلاصهٔ تصوّف و عرفان طریقهٔ نقشبندیه است چاپ کردند.

کرامات بعد از مرگ

در جایی که خون ایشان ریخته شده شبها نوری پیدا می شود وقتی نزدیک می شوید ناپدید می شود همچنین از همانجا صدای تکبیر بلند می‌شود که خیلی از مردم که از آنجا عبور کرده اند دیده و شنیده اند.

عقل و فهم نعمت خیلی خیلی بزرگی است

از فرموده های ایشان است، می فرمودند: خداوند متعال به انسانی که عقل داده همه چیز داده و کسی را که از نعمت عقل محروم کرده شما بگوئید به او چه داده (یعنی هیچ نداده).

و دیگر حضرات و مشایخ

و دیگر از حضرات و مشایخ پرچمن شریف افغانستان که فعالیتها داشته اند فرزندان حضرت شاه غلام محمد جان رحمه الله علیه ابن حضرت قطب الاقطاب شاه ولی الله رحمه الله علیه هستند، فرزند اول ایشان حضرت شاه سعدالدین رحمه الله علیه است که از لحاظ علم ظاهر نیز یگانه بودند و علمای عصر در حضور ایشان استفاد ها می کردند و خلفای بزرگی از علماء و صلحاء در اطراف قندهار و هرات و خصوصاً چخچران دارند.

فرزند دوّم ایشان حضرت شاه نجم الدین جان رحمه الله است که با تمام وجود در ایران فعّالانه زحمت کشیدند و بزرگوارانی چون حضرت قطب الارشاد محمدعمر سربازی رحمه الله علیه و دیگر بزرگواران را دیدار می‌کردند و خود ایشان زحمات بیشماری در ایران مخصوصاً در زاهدان کشیدند و مریدانی مخلص تربیت کردند و خیلی از مریدان را اجازت و خلافت داده اند هم اکنون فرزند ایشان حضرت زین الدین جان حفظه الله و خلفای ایشان راه این بزرگوار را ادامه می دهند.

فرزند سوّم ایشان حضرت معین الدین جان رحمه الله علیه است که زحمات فراوانی در نشر طریقت کشیدند و خلفای بزرگی را در مناطق بادغیس هرات، مزار شریف و کابل تربیت کردند و در تمام این مناطق خلفای ایشان وجود دارند و خانقاهایی پررونق دارند.

نتیجهٔ بحث و تعارف منکرین

نتیجه

باید دانست که تحقیق کردن وظیفهٔ هر صاحب عقل است که بتواند حق و باطل را تشخیص دهد. زیرا که در هر زمان شیادان و جادوگران و مبتدعان و دین فروشان وجود دارند که انسانها را صید می کنند و حزب شیطان را گسترش می دهند، پس باید در حین تحقیق کردن از علمای ربّانی نیز مشورت گرفته و از افتادن خود و مردم در دام شیاطین جلوگیری کنیم،

ای بسا ابلیس آدم روی است   پس به هر دستی نباید داد دست

در عصر ما حضرات مشایخ طریقت دیوبندیان و پرچمنیان هستند که هر دو از یک چشمهٔ علم و عرفان سیر آب شدند ولی همیشه در فرزندان و خلفای سلف نیز کسانی پیدا شده اند که از استاد و شیخ تابعیت نکرده و راهی دیگر انتخاب کرده است و یا به طرف رسمی و یا بدعتی رو آورده و باعث شده است که نام نیک استاد لکّه دار شود، پس با دقّت و تفکّر در مورد مشایخ بزرگوار تحقیق کنیم و بعد به آنها رجوع و یا قطع رابطه کنیم و مواظب باشیم که خود را از برکات اولیاء محروم نکنیم. اینرا نیز باید دانست که هر سئوال جایی دارد و جوابش را اهلش می داند، خیلی از سئوالات بزرگان اهل شریعت را اهل طریقت نمی توانند جواب دهند و خیلی از سئوالات بزرگان اهل طریقت را اهل شریعت نمی توانند جواب دهند، زیرا که در آن زمینه تحقیق و تفحّص نداشته اند.

حضراتی که ذکر مختصر آنها در این رساله شد حضراتی صاحب علم و تقوی و مجاهدینی شجاع و مبلّغینی فعال بوده اند و همچنین عارفانی بلند مرتبه و صاحب کرامات و جذبات بوده اند خداوند متعال به ما تابعیّت عنایت فرماید و از فیوضات و برکات آنها ما را محروم نگرداند.

تا مرد سخن نگفته باشد　　　　عیب و هنرش نهفته باشد

مختصر تعارف منکرین

دلیل تکلّم جمادات این حدیث است:

عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما من مسلم یلبی الالبی ما عن یمینه و شماله من حجرأو شجرأو مدر حتی تنقطع الأرض من ههنا و ههنا. (اخرجه الترمذی)[1]

دلیل عزلت گزینی بعضی اهل الله که از اختلاط خلق دوری می کنند و گوشه نشینی دارند این حدیث است:

عن ابی سعید قال قیل یا رسول الله ای الناس افضل قال مؤمن مجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله قیل ثم من قال رجل فی شعب من الشعاب یتقی الله ویدع الناس من شره. (اخرجه البخاری و المسلم و الترمذی و النسایی وابوداود)[2]

دلیل نسبت باطنی و ورود نور در قلب این حدیث است:

عن ابن مسعود قال تلا رسول الله صلی الله علیه و سلم فمن یرد الله أن

---

۱. التکشف صفحه ۲۹۹.

۲. همان، صفحه ۲۹۷.

یهدیه یشرح صدره للاسلام فقال رسول الله صلی الله علیه واله و سلم إن النور إذا دخل الصدر أنفسهم فقیل یا رسول الله هل لتلک من علم یعرف به قال نعم التجافی من داراالغرور و إلانابه إلی دار الخلود و الإستعداد للموت قبل نزوله. (رواه بیهقی ـ مشکوه)[1]

دلیل خواندن شجرهٔ و سلسله و توسل اهل طریق که به کثرت است این حدیث است:

عن امیه بن خالد بن عبدالله بن اسید عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یستفتح بصعالیک المهاجرین. (رواه فی شرح السنه ـ مشکوه)[2]

ثبوت عالم مثال که مشایخ از آن صحبت می کنند این حدیث است:

عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم اتیت لیله اسری بی بقد حین من خمر و لبن فاخذت اللبن فقال الملک الحمدالله الذی هداک للفطره لو اخذت الخمر لغوت امتک. (اخرجه النسائی)[3]

شنیدن کلام غیبی از هاتف که بعضی بزرگان شنیده اند و می شنوند این حدیث است به شرطی که مخالف شرع نباشد:

عن عائشه رضی الله عنها قالت لما ارادوا غسل النبی صلی الله علیه واله وسلم قالوا و الله لاندری انجرد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من ثیابه

---

۱. همان، صفحه ۴۱۴.

۲. همان، صفحه ۴۱۵.

۳. همان، صفحه ۳۱۹.

كما نجرد موتانا او نغسله و عليه ثيابه فلمّا إختلفوا ألقى الله تعالى عليهم النوم حتى ما منهم رجل إلا و ذقنه فى صدره فكلمهم مكلم من ناحيه البيت لايدرون من هو اغتسلوا رسول الله صلى الله عليه و سلم و عليه ثيابه فقاموا فغسلوه و عليه قميصه يصبون الماء فوق القميص و يدلكونه بالقميص دون ايديهم. (اخرجه ابوداود)[1]

سنگ نصب کردن نزدیک قبر برای علامت اشکالی ندارد البته بدون نقش و نگار باشد و دلیلش این حدیث است:

عن المطلب بن ابى وداعه قال لمامات عثمان بن مظعون رضى الله عنه و هو اوّل من مات بالمدينه من المهاجرين فلما دفن أمر رسول الله صلى الله عليه و سلم رجلا أن يأتيه بحجر فيعلم قبره به فاخذ حجرا ضعف عن حمله فقام رسول الله صلى الله عليه واله و سلم فحسر عن ذراعيه ثم حمله فوضعه عند راسه و قال اعلم به قبر اخى فادفن عنده من مات من اهلى. (اخرجه ابوداود)[2]

آمدن حالت وجد و لرزش سینه در نماز که برای سالکان اهل طریق می‌آید دلیلش این حدیث است:

عن مطرف بن عبدالله بن الشغير عن ابيه قال اتيت النبى صلى الله عليه و اله و سلم و هو يصلى و لجوفه از يزكأزير المرجل يعنى يبكى و فى روايه قال

---

۱. همان، صفحه ۳۸۸.

۲. رجوع کنید به همان، صفحه ۳۹۰.

رایت النبی صلی الله علیه و اله و سلم یصلی و فی صدره از یزکـأزیر الرحـی من البکاء. (رواه احمد وروی النسائی وابوداود)[۱]

توجیه اینکه بعضی حضرات خود را بددین و غیره می گویند این حدیث است:

عن ابی ملیکه قال ادرکت ثلثین من اصحاب رسول الله صلی الله علیه والـه وسلم من شهد بدرا کلهم یخاف النفاق علی نفسه ولایامن المکـر علـی دینـه. (اخرجه البخاری)[۲]

دلیل آمدن روح در مکانی این حدیث است:

عن انس فی حدیث الاسراء لقائه صلی الله علیه و سلم مـع موسـی علیـه السلام فی آخرین من الأنبیاء علیهم السلام مع ما روی عـن انـس قـال قـال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم أتیت لیله أسـری بـی علـی موسـی علیـه السلام قائما یصلی فی قبره عند الکثیب الاحمر. (اخرجه مسلم و النسائی)[۳]

دلیل تصرف در قلب که معمول است مثل احکـام ذکـر یـا توبـه بخشی و غیره از این حدیث به اثبات می رسد:

عن ابی هریره قال قلت یا رسول الله أسمع منک أشیاء فـلا أحفظهـا فقال

---

۱. همان، صفحه ۴۰۹.

۲. همان، صفحه ۴۰۱.

۳. همان، صفحه ۳۹۶.

ابسط ردائک فبسطته فحدثنی حدیثا کثیراً فما نسیت شیئا حدثنی به. (اخرجه الشیخان و الترمذی)[۱]

توجیه تجلی حق در خلق بلا حلول و معنی اتحاد صوفیه و اثبات اینکه خلق مظهر و حق ظاهر است و ظاهر و مظهر شدید تعلق دارند. که در صحبت های بعضی صوفیه آمده است دلیلش این حدیث است:

عن ابی عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم أتانی اللیله اتٍ من ربی و فی روایه أتانی ربی فی أحسن صوره. (الحدیث اخرجه الترمذی)[۲]

گرفتن نذرانه تعویذ که بعضی بزرگان دریافت کرده اند و یا دریافت می کنند این حدیث است:

عن ابی سعید قال کنا فی مسیرلنا و فی الحدیث قصه اللدیغ و فیه فقال ما رقیت إلابأم الکتاب قلنا لاتحدثوا أشیاء حتی ناتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فنساله فلما قدمنا ذکرناه له فقال و مایدریک انها رقیه اقسموا و إضربوا لی بسهمٍ. (اخرجه الخمسه إلاالنسائی)[۳]

دلیل حال کشف قبور بلاقصد و همچنین فیض باطنی از اهل قبور که برای خواص صوفیه است این حدیث است:

عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم خباء علی قبر و هو الا یحسب انه قبر فاذافیه انسان یقراء تبارک الذی بیده الملک

---

۱. همان، صفحه ۳۶۸.

۲. همان، صفحه ۳۷۱.

۳. همان، صفحه ۳۵.

حتی ختمها فاتی النبی صلی الله علیه واله و سلم فاخبره فقال النبی صلی علیه و اله و سلم هی المانعه هی المنجیه تنجیه من عذاب الله. (رواه الترمذی)[۱]

اثبات علم اسرار که علم وهبی می باشد که برای بزرگان می آید این حدیث است:

عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه. (اخرجه رزین)[۲]

توجّه و تصرف و تأثیر جوارح از فیض و غیره در این روایت به اثبات می‌رسند:

عن عائشه رضی الله عنها اوّل مابدی برسول الله صلی الله علیه و سلم من الوحی الرویأ الصالحه فی النوم و کان لایری رویا الاجاءت مثل فلق الصبح و حبب إلیه الخلاء فکان یخلوا بغار حراء فیتحنّث فیه و هو التعبد اللیالی ذوات العدد قبل أن ینزع إلی اهله ویتزّود لِذالک ثم یرجع إلی خدیجه فیتزّود لمثلها حتی جاء الحق و هو فی غار حراء فجاء الملک فقال إقراء فقال ما أنا بقارِیٍ قال فأخذنی فغطّنی حتی بلغ منی الجهد ثم أرسلنی فقال إقراء فقلت ما أنا بقارِیٍ فأخذنی فغطّنی الثالثه حتی بلغ منی الجهد ثم أرسلنی فقال إقرأ بِاسم ربّک الذی خلق، خلق الانسان من علق، إقرأ و ربّک ألاکرم الذیّ علّم بالقلم،

---

۱. همان، صفحه ۴۱۱.

۲. همان، صفحه ۳۹۹.

علّم الانسان ما لم یعلم، فرجع بها رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یرجف فؤاده فدخل علی خدیجه فقال زمّلونی زمّلونی. (اخرج البخاری)[1]

توجیه زیارت کعبه حسناء بعضی اولیاء را که بعضی برادران اعتراض می کنند در این احادیث به اثبات میرسد.

اوّلاً باید دانست که منظور حضرات اولیاء حقیقت و روح کعبه است نه جسم آن و این احوال در مکاشفات معلوم می شود و اولیاء الله درجۀ بزرگی دارند چنانکه در این حدیث ذکر شده است:

عن ابن عمر انه نظر یوماً الی الکعبه فقال ما اعظمک و ما اعظم حرمتک و لمومن اعظم حرمه عندالله تعالی منک.

« الترمذی » و رواه ابن ماجه مرفوعاً عن ابن عمر و لفظه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یطوف بالکعبه و یقول ما اطیبک و اطیب ریحک و اعظم حرمتک و الذی نفس محمّد بیده لحرمه المومن اعظم عندالله حرمه منک.

بعضی می گویند چرا قبل از این برای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم این واقعه نیامده جواب در این حدیث است:

عن جابران رسول الله صلی علیه و اله و سلم قال اریت الجنه فرایت امراه ابی طلحه و سمعت خشخشه امامی فاذا بلال. (رواه مسلم)

۱. همان، صفحه ۳۹۵.

بعضی برای تکان خوردن و حرکت اعتراض دارند جواب در این حدیث است که کرامت ولی را نیز ثابت می کند:

عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و اله و سلم یقول إهتز العرش لموت سعد بن معاذ. (متفق علیه ـ مشکوه)[1]

به طور مثال کشف صادقانه در مراقبه و سخن گفتن اجسام را می توانید در کتاب به سوی مدینه و رسالهٔ دورنمای تاریخ اسلام از بلندای آسمان صفحه سی اثر امام سید ابو الحسن علی ندوی رحمه الله علیه ببینید.

توضیح و حل مسئله گفتن یا رسول الله صلی الله علیه و اله که در حالت جذب از زبان بعضی بزرگان شنیده می شود.

حضرت سعید بن عامر بن حزیم جمعی رضی الله عنه می فرماید:

من شاهد قتل حضرت خبیب انصاری رضی الله عنه در مکه بودم که قریش گوشت وی را بریدند و بعد از آن او را بر تنهٔ درختی بالا برده، گفتند: آیا دوست داری حضرت محمّد صلی الله علیه و اله و سلم در جای تو باشد؟ پاسخ داد: به خدا سوگند، من دوست ندارم که در میان اهل و فرزندم باشم، و به حضرت محمّد صلی علیه و اله و سلم خاری فرو رود، بعد از آن فریاد کشید: یا محمّدا![2]

حضرت امام سید ابوالحسن ندوی رحمه الله علیه در رسالهٔ یقین مردان حق، می فرماید:

---

۱. به نقل از امداد الفتاوی جلد ۴ صفحه ۴۴۹ توضیح بیشتر و کامل است.

۲. حیات صحابه جلد ۳ ترجمه فارسی صفحه ۱۸۴.